

پیام فدایی

۲۷۷

مرداد ۱۴۰۱

سال بیست و هفتم

ارگان چریکهای فدایی خلق ایران

سرمقاله

یک سال پس از قدرت گیری طالبان!

... قدرت گیری طالبان به رغم همه تبلیغات فربکارانه ای که رسانه های امپریالیستی و فریب خوردگان این تبلیغات اشاعه می دهند بیانگر این واقعیت انکار ناپذیر است که بنیاد گرانی اسلامی دست ساز خود امپریالیستها و ابزار گسترش سلطه آنها می باشد. سیاست آمریکا مبنی بر جایگزینی طالبان به جای دولت اشرف غنی آشکار ساخت که بنیاد گرانی اسلامی هنوز هم ابزار قابل استفاده ای برای گسترش و توجیه سلطه امپریالیستی بر حیات خلقهای تحت ستم می باشد و امپریالیستها در پیشبرد سیاست های خود در خیال دست کشیدن از این وسیله نمی باشند. به همین دلیل است که آنها هر روز به شکلی بر جبهه آن باد می کنند و به بهانه مبارزه با "بنیادگرایی اسلامی" سیاستهای بحران سازی و تجاوزگرانه و ضد مردمیشان را در منطقه و جهان پیش می برند. بدون درک این امر که بنیادگرایی اسلامی را خود امپریالیستها خلق کرده و سازمان داده اند نمی توان روند رویداد ها در منطقه را فهمید و به درستی تحلیل کرد. ...

در صفحه ۲

هماره زندگان تاریخ



برگهایی از تاریخ
چریکهای فدائی خلق ایران

فریبرز سنجری

«همین سبلی یا به صحنه مبارز گداشته که در مقابل دشمنان تبه و برترین سربازان گستاخ
ایمان زدن در صحن دانشگاه فرید می بیند. اما این و مرد جنگیم. جنگ تا بهنگام» و در
سپاه کمانی که چنین فرید می بیند. رنده گرایش سوسیالیستی و واقعی انقلابی
می باشد. همین که دانشجویان دانشگاه شیراز در مقابل دشمنان نیروهای سرکشیگر فرید
می زنند که سوسیالیستها را دوست دارند و از حق اظهار نظر این دفاع می کنند این خودش
جمله روشنی از این واقعیت یعنی رنده گرایش سوسیالیستی در میان جوانان می باشد و آنها
فقط به حاشیه گیری از آن نیستند. این گرایش بطور طبیعی برای اعتراض گریز از گذشته به
سازمان ده «نه نگاه می کنند و از آن هم درس خواهند گرفت و اگر خدا ندانم کتاب یک هم
منتشر کنید قادر نخواهید بود در غم سازش این نسل خلی و از سازید»

نویسن کتاب

منتشر می شود!

برای تهیه این کتاب به بخش «کتاب فروشی الکترونیکی»
سایت سایهگل مراجعه فرمایید.
www.19bahman.com/IPFG-Books.html

انتشارات چریکهای فدائی خلق ایران

"هماره زندگان تاریخ"

برگهایی از تاریخ چریکهای فدایی خلق ایران
از انتشارات چریکهای فدایی خلق ایران

گفتگو با رفیق فریبرز سنجری در باره روزهای منتهی به قیام و تکوین تشکیلات چریکهای فدایی خلق ایران (۲۰)

... باند تبهکار (فرخ نگهدار) و شرکایشان آگاهانه سعی داشتند چریکهای فدائی خلق آنارشویست جلوه داده شوند تا بتوانند سر خم کردن "جریان منحط کار" در مقابل دشمنان مردم و کرنش در مقابل خمینی را امری منطقی و حتی مارکسیستی نشان دهند. به همین دلیل حتی وقتی هم که بحث بر سر تعیین ماهیت قدرت دولتی و وظیفه تداوم انقلاب مطرح می شد چریکها باز هم آنارشویست خوانده می شدند چرا که معتقد بودند که دولت پس از قیام بهمن همچنان نماینده بورژوازی وابسته است و به همین اعتبار هم با خلع سلاح مخالفت کرده و خواستار سازماندهی مسلح توده ها جهت تداوم انقلاب تا پیروزی بودند. از نظر اپورتونیستها، چریکهای فدائی خلق آنارشویست بودند چون مثل آنها جمهوری اسلامی را مثلا ارکان سازش خرده بورژوازی با بورژوازی لیبرال ارزیابی نمی کردند؛ و نمی گفتند که بورژوازی وابسته به دلیل انقلاب و قیام بهمن چنان ضرباتی خورده که عملا صحنه را ترک کرده و چنان بیمار شده که احتیاج به مداوا دارد، همانطور که آنها مدعی بودند....

رئییسی، وعده های دروغین؛

اما تشدید سرکوب توده ها

سالگرد بمباران اتمی هیروشیما و

ناکازاکی در ژاپن!

دیکتاتوری عربان رژیم حاکم هدفی به جز نگهداری سیستم سرمایه داری وابسته و خدمت به اربابانش را در سر نمی پروراند. در همان حال در شرایط ملتبه جامعه ایران روزی نیست که مبارزات دلیرانه و اعتصابات سراسری کارگران و توده های ستمدیده سلطه رژیم ارتجاعی حاکم را به لرزه در نیآورد و شعار سرنگونی دیکتاتوری را در راس شعارها قرار ندهد. همانطور که می دانیم بعد از انتصاب رئیسی قاتل در ۲۸ خرداد بلافاصله شاهد اعتصابات کارگران نفت بودیم که می دانستند با وعده های رئیسی، سفره خالی آنها پر نخواهد شد. همچنین ما شاهد روحیه مبارزاتی بیشتری در شهرهای مختلف بوده ایم که سرنگونی رژیم را هدف بی قید و شرط خود قرار دادند... صفحه ۱۱

دولت آمریکا برای توجیه بمباران هیروشیما و ناکازاکی در اذهان عمومی آمریکا به این دروغ متوسل گشت که بمباران ژاپن برای وادار کردن آن کشور به تسلیم ضرورت داشته است. اما این دروغی بیش نبود. در مقابل این دروغ، اتفاقاً خود نظامیان آمریکا مطرح کردند که برتری هوایی آمریکا بر ژاپن حتی بدون بمباران اتمی می توانست به تسلیم بی قید و شرط ژاپن و پایان جنگ منجر شود. اما مقامات آمریکایی که به دلیل استفاده از بمب اتمی با خشم و نفرت افکار عمومی مواجه شده بودند به اشاعه دروغ های دیگری پرداختند و از جمله ادعا کردند که آنها با اقدام به بمباران اتمی شهرهای ژاپن حدود یک میلیون آمریکایی و چندین میلیون ژاپنی را از مرگ نجات داده اند... صفحه ۸

در صفحات دیگر

• سرسپردگی شاه در ورای اسناد

منتشر شده ۱۳

• گرامی باد خاطره اندیشمند

کبیر کارگران جهان، انگلیس ۱۵

• همدردی با قربانیان سیل فاجعه

بار اخیر! ۱۶

• کودتای ۲۸ مرداد و کارنامه

جنايات امپرياليسم ۱۷

واقعیت این است که بدون درک این امر که بنیادگرانی اسلامی را خود امپریالیستها خلق کرده و سازمان داده اند نمی توان روند رویدادها در منطقه را فهمید و به درستی تحلیل کرد. ما این واقعیت قابل تأکید را در رابطه با روی کار آوردن جمهوری اسلامی به مثابه یکی از مراکز اصلی بنیادگرانی اسلامی توسط امپریالیستها در کشور خود به روشنی شاهد بودیم. ما در عمل دیدیم که چگونه امپریالیستها و دولت جیمی کارتر جهت سرکوب انقلاب مردم ایران و ایزوله کردن نیروهای کمونیست و آزادخواه در ایران و منطقه از

پشتیبانی نوکر حلقه بگوش خود محمدرضا شاه دست برداشته و همه امکانات و قدرت خود را صرف بزرگ کردن خمینی و دارو دسته اش کردند و در این میان تا آنجا پیش رفتند که مدعی شدند عکس خمینی در ماه دیده شده است. آنها با این سیاست فریبکارانه و دروغهای بزرگ گویلیزی کوشیدند تا خمینی را در افکار عمومی "رهبر" مبارزات حق طلبانه مردم تحت ستم ما جا زده و از این طریق یک جریان ارتجاعی را بر مردم ایران مستولی نمایند. به این ترتیب با حمایت امپریالیستها و در شرایط غلبه اپورتونیسم بر سازمان فدایی و فقدان یک رهبری انقلابی، رژیم در ایران به قدرت رسید که هم انقلاب مردم ایران را سرکوب نمود و هم ۴۳ سال است که لحظه ای از کشت و کشتار کارگران و ستمدیدگان و نیروهای کمونیست و آزادخواه باز نمانده است. رژیمی که در جهت پیشبرد سیاستهای امپریالیستها با صرف ثروت های مردم ایران به تقویت نیروهای مرتجع در منطقه خاورمیانه می پردازد و روزی نیست که در همان جهت، بحرانی در گوشه و کنار جهان شکل ندهد.

این نکته نیز قابل تأکید است که در همه این سالها امپریالیستها خود را مخالف نوکر خود، جمهوری اسلامی جا زده و دستان خونین شان را در زیر عبای آخوندهای حاکم از انظار مخفی ساخته اند. این همان کاری است که آنها امروز با طالبان انجام می دهند. آنها خود طالبان را بر سر کار آورده اند و حال که این نیروی خدمت گزار امپریالیسم از همان اولین روز به قدرت رسیدنش به کشت و کشتار روزانه و سرکوب بی وقفه مردم افغانستان مشغول شده است، امپریالیستها با مستقل جلوه دادن این دار و دسته، نقش و دستان خونین خود را در این کشتار ها مخفی می سازند.

یک سال پس از قدرت گیری طالبان!



سیاست امپریالیسم آمریکا - یعنی رویکرد آمریکا به منطقه اقیانوسیه و چین- و درست به دلیل توافقاتی بود که در مذاکره این قدرت جهانی با دار و دسته مرتجع طالبان در دوحه، مرکز قطر به دست آمده بود. به واقع امپریالیسم آمریکا که بنا به اعترافات پی نظیر بوتو نخست وزیر سابق پاکستان از همان ابتدای شکل گیری طالبان "مدیریت" پروژه سازمان دادن به این دار و دسته بنیادگرا را بر عهده داشت با درست کردن دفتر دوحه در قطر برای طالبان وارد مذاکراتی با این نیروی مرتجع شد که نتیجه اش خالی کردن زیر پای دولت اشرف غنی و سپردن هدایت ماشین دولتی در افغانستان به این جماعت بنیادگرای اسلامی گردید.

قدرت گیری طالبان به رغم همه تبلیغات فریبکارانه ای که رسانه های امپریالیستی و فریب خوردگان این تبلیغات اشاعه می داده و هنوز هم می دهند بیانگر این واقعیت انکار ناپذیر است که بنیادگرانی اسلامی دست ساز خود امپریالیستها و ابزار گسترش سلطه آنها می باشد. در همان حال سیاست آمریکا مبنی بر جایگزینی طالبان به جای دولت اشرف غنی آشکار ساخت که بنیادگرانی اسلامی هنوز هم ابزار قابل استفاده ای برای گسترش و توجیه سلطه امپریالیستی بر حیات خلغهای تحت ستم می باشد و امپریالیستها در جهت پیشبرد سیاست های ضد خلقی خود در خیال دست کشیدن از این وسیله نمی باشند. به همین دلیل است که آنها هر روز به شکلی بر جثه آن باد می کنند و به بهانه مبارزه با "بنیادگرانی اسلامی" سیاستهای بحران سازی و تجاوزگرانه و چپاولگرانه و ضد مردمیشان را در منطقه و جهان پیش می برند.

۲۴ مرداد امسال (برابر با ۱۵ آگوست) درست یکسال از قدرت گیری مجدد طالبان در افغانستان می گذرد. یکسال پیش وقتی سیاست امپریالیسم آمریکا ایجاب کرد که دولت اشرف غنی - که خود دست نشانده آمریکا بود - با طالبان که باز هم یکی از نیروهای مزدور این کشور بود جایگزین شود رسانه های امپریالیستی تلاش کردند که این دروغ را اشاعه دهند که اولاً قدرت گیری طالبان نتیجه سیاست ها و برنامه های آمریکا نبوده بلکه نتیجه گویا "قدرت نظامی" و روحیه "جنگجویی" و اراده آنها و ایمانشان به ایدئولوژی اسلامیشان بوده که باعث شکست آمریکا در جنگ با آنها و خروج ارتش آمریکا از افغانستان شد؛ ثانیاً چنین جلوه داده می شد که طالبان "تغییر" کرده و دیگر مثل گذشته به اعمال وحشیانه گذشته اش نظیر بریدن سر متوسل نمی شود! یعنی به اصطلاح مدرن و "مدره" شده است.

البته این تبلیغات در شرایطی بود که با دستیابی طالبان به قدرت همگان شاهد بودند که موجی از کشتار و ترور مخالفان و سرکوب وحشیانه مردم این کشور به جریان افتاده است. با این حال رسانه های امپریالیستی بر طبل تبلیغات دروغین خود می کوبیدند. بر اساس ادعاهای پوچ و بی اساس آنها نیروهای طالبان یا به قول خودشان "مردان پا پتی" توانسته بودند بر بزرگترین قدرت نظامی جهان فائق آیند و باعث فرار مفتضاحانه آنها از کابل گردند. در آن زمان کم نبودند نیروهای کوتاه بین در صف اپوزیسیون که فریب تبلیغات این رسانه ها را خورده و برنامه تجدید آرایش نیروهای امپریالیسم آمریکا در افغانستان را نادیده گرفته و از شکست آمریکا در افغانستان سخن می گفتند. آنها قادر به درک این واقعیت روشن نبودند که قدرت گیری مجدد طالبان حاصل تغییر

خود به روشنی ماهیت ضد خلقی و آزادی کش این نیروی مرتجع گماشته شده از طرف امپریالیسم آمریکا را نشان می دهد و همه تبلیغات دروغین مبنی بر تغییر طالبان را نقش بر آب می سازد.

واقعیت این است که قدرت گیری طالبان توسط امپریالیسم آمریکا بار دیگر نشان داد که بنیاد گرانی اسلامی زاده امپریالیسم و ابزار گسترش سلطه آن بوده و فعلا امپریالیستها خیال دست کشیدن از این ابزار را ندارند. بنابراین همه آنهایی که قریب تبلیغات امپریالیستها مبنی بر مخالفتشان با بنیاد گرانی اسلامی را خورده اند و چنین جلوه می دهند که امپریالیستها در فکر تغییر اسلامگرایان و از جمله جمهوری اسلامی می باشند باید از دایره تنگ اتاق خود خارج شده و نگاهی به سیر واقعی رویداد ها بیندازند تا دریابند که آزادی توده های تحت ستم ایران و منطقه تنها با نابودی سلطه امپریالیسم و وابستگی آنها به قدرت رهبری طبقه کارگر و توده های مسلح دست یافتنی است. واقعیت این است که مبارزه علیه "بنیادگرایی اسلامی" که طالبان چه در کابل و چه در تهران از مظاهر بارز آن می باشند بدون مبارزه با سرمایه داران استثمارگر و قدرت های امپریالیستی خالق و حامی آنها در سطح بین المللی، بدون مبارزه برای محو سلطه امپریالیسم ناممکن و فریبکارانه است.

طالبان در شرایطی بار دیگر به قدرت رسانده شد که امپریالیسم آمریکا در سالهای اخیر (بویژه در زمان ترامپ) توجه خویش را به تمرکز نیرو در اقیانوسیه و چین متمرکز کرده کرده بود. امپریالیسم آمریکا یک ارتش مجهز با تجهیزات پیشرفته آمریکایی را در افغانستان از دست دولت اشرف غنی خارج کرد و آن را برای سرکوب مبارزات توده های تحت ستم افغانستان تحویل طالبان داد تا توسط این نیروی ارتجاعی و وابسته، افغانستان را به زیر کنترل یک حکومت دست ساز و نیابتی خود در آورد. آمریکا با انجام این کار نیروهای نظامی اشغالگر خود در افغانستان را از این کشور خارج کرد تا با تقویت نیروهای ارتش خویش، این نیروی نظامی را هر چه بیشتر در مسیر اولویتهای توسعه طلبانه سیاست خارجی خود و در برخورد با سایر رقبای جهانی از جمله چین به کار گیرد.

کپهان ولی فقیه جنایتکار جمهوری اسلامی می خورد که بنویسد طالبان امروز با "طالبانی که می شناسیم و مثلاً سر می برید، تفاوت هایی کرده است."

اما در واقعیت همان طور که جمهوری اسلامی ماهیتا با جمهوری اسلامی سال ۵۸ فرقی نکرده است طالبان امروز هم با طالبانی که بی نظیر بوتو در باره اش آشکارا گفت که "فکر روی کار آوردن طالبان از انگلستان بود، مدیریت آن را آمریکایی ها کردند، هزینه اش را عربستان سعودی ها پرداختند و من یا دولت پاکستان هم وسائل اجرای این طرح را فراهم کردم و اون را به اجرا در آوردم." ماهیتا هیچ فرقی

نکرده است. طالبان از بدو تولد وابسته به امپریالیستها بود و امروز هم همچنان نیروئی وابسته به آنها می باشد. اگر طالبان دیروز به نشانه شدیداً مرتجع بودن خود تلویزیون را دار می زد امروز در همان خط با وحشیگری تمام به سرکوب مردم افغانستان پردازد، ارتجاعی ترین اعمال علیه زنان را از اعماق تاریخ بیرون کشیده و علیه زنان آزادیخواه افغانستان به کار می برد. آنها آشکارا زنان را آماج ضربات خود قرار داده اند. همین که در تظاهرات زنان یکی از پاسداران طالبان به "می روید یا یک گلوله حرامتان کنم"

یک جنبه قابل تعمق دیگر در قدرت گیری مجدد طالبان توسط امپریالیسم آمریکا در افغانستان پشتیبانی و حمایت آشکار رژیم هم پیمان و هم مسلک طالبان در ایران یعنی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی از مزدوران طالبان و حکومت آنان در افغانستان می باشد. مردم ما شاهد بودند که پیش از به قدرت رسیدن طالبان، رژیم جمهوری اسلامی امکانات و دفاتر غیر رسمی در اختیار آنان می گذاشت و بعد چگونه از اولین روز قدرت گیری طالبان در افغانستان، سربازان فراری ارتش افغانستان را که با هدف خودداری از خدمت برای حکومت طالبان به ایران فرار کرده و خود را تسلیم جمهوری اسلامی می کردند با وحشیگری تمام به مرزبانان طالبان تحویل می داد. جمهوری اسلامی در تمام مدت پیشبرد پروژه مذاکرات دوحه و تحویل قدرت به طالبان توسط آمریکا با دادن کمک های تسلیحاتی و امکانات دیگر در عمل یکی از مجریان این سیاست ضد خلقی علیه خلقهای تحت ستم نه تنها افغانستان بلکه در تمام منطقه بود.

واقعیت این است که طالبان در شرایطی بار دیگر به قدرت رسانده شد که امپریالیسم آمریکا در سالهای اخیر (بویژه در زمان ترامپ) توجه خویش را به تمرکز نیرو در اقیانوسیه و چین متمرکز کرده بود. امپریالیسم آمریکا یک ارتش مجهز با تجهیزات پیشرفته آمریکایی را در افغانستان از دست دولت اشرف غنی خارج کرد و آن را برای سرکوب مبارزات توده های تحت ستم افغانستان تحویل طالبان داد تا توسط این نیروی ارتجاعی و وابسته، افغانستان را به زیر کنترل یک حکومت دست ساز و نیابتی خود در آورد. آمریکا با انجام این کار نیروهای نظامی اشغالگر خود در افغانستان را از این کشور خارج کرد تا با تقویت نیروهای ارتش خویش، این نیروی نظامی را هر چه بیشتر در مسیر اولویتهای توسعه طلبانه سیاست خارجی خود و در برخورد با سایر رقبای جهانی از جمله چین به کار گیرد. این یکی از دلایل بزرگ تخلیه افغانستان از نیروهای نظامی آمریکا بود.

امروز با گذشت یک سال از قدرت گیری مجدد طالبان و در شرایطی که نیرو های سرکوبگر این دارو دسته مزدور هر روز جنایتی علیه مردم افغانستان انجام می دهند و روزی نیست که به خصوص زنان مبارز و آزادیخواه این کشور را به وحشیانه ترین شکلی مورد ضرب و شتم قرار ندهند دیگر حنای تبلیغات فریبکاران رسانه های امپریالیستی که طالبان تغییر کرده است رنگی ندارد. چنین تبلیغاتی تنها به درد نمایندگان مجلس ارتجاع جمهوری اسلامی می خورد که طالبان را "جنبش اصیل منطقه" جلوه دهند؛ و به درد روزنامه

بامداد امروز در جنوب تهران

زیرم کشته شد

او عضو شبکه سیاهکل بود

۵۶ صفحه
اطلاعات

خوابگاه یک بوم ساعتی داشت که ۵۰۰ صبح متغیر میشد

خوابگاه دو تن از ساکنان خانه را که قصد داشتند به مامورین کمک کنند به گلوله بست



احمد زینم کیم بود تا بهشت را با شکوه

احمد زینم کیم کرده و شکل خود را تغییر داده بود

خوابگاه وارد خانه ای شد و از آنجا بسوی ماموران تیر اندازی کرد

امروز رئیس شهربانی در مورد دستگیری زیرم مصاحبه کرد



فان از آنکه چند احمد زینم زنانه شماره ۴ میل توناموران پوششی بر روی آن کشیدند. زیرم در حالیکه بدوی معاون تیراندازی مرکز در همین اتاق کشته شد

گرامی باد یاد و خاطره کارگر مبارز و کمونیست، چریک فدایی خلق، رفیق احمد زینم که در روز ۲۸ مرداد سال ۱۳۵۱ پس از شناسایی توسط مزدوران ساواک در منطقه نازی آباد تهران، در یک نبرد قهرمانانه و نابرابر تا آخرین گلوله با شب پرستان جنگید و جانش را در راه آزادی و سوسیالیسم فدا کرد.

گفتگو با رفیق فریبرز سنجری درباره روزهای منتهی به قیام بهمن ۵۷ و تکوین تشکیلات چریکهای فدایی خلق ایران (بخش ۲۰)

تکون تشکیلات و مبارزه ضد امپریالیسم

۱۲ خرداد - ۲۱ خرداد ۱۳۵۸

مبارزه چریکهای فدایی خلق ایران

سال اول - شماره ۳۳

نویسنده: هاشم رهنما

مقدم: در فصل تان دادند که

بین همسران و رفقای سیاسی

و سیاست های اجتماعی فرق می کردند

و رفاه و رفاه امنی برقرار نه و هفتاد که بن می شد

فردوسی، و رفاه و رفاه امنی برقرار نه و هفتاد که بن می شد

مقدم: در فصل تان دادند که

بین همسران و رفقای سیاسی

و سیاست های اجتماعی فرق می کردند

و رفاه و رفاه امنی برقرار نه و هفتاد که بن می شد

فردوسی، و رفاه و رفاه امنی برقرار نه و هفتاد که بن می شد

تکون تشکیلات و مبارزه ضد امپریالیسم

۱۲ خرداد - ۲۱ خرداد ۱۳۵۸

مبارزه چریکهای فدایی خلق ایران

سال اول - شماره ۳۳

نویسنده: هاشم رهنما

مقدم: در فصل تان دادند که

بین همسران و رفقای سیاسی

و سیاست های اجتماعی فرق می کردند

و رفاه و رفاه امنی برقرار نه و هفتاد که بن می شد

فردوسی، و رفاه و رفاه امنی برقرار نه و هفتاد که بن می شد

تکون تشکیلات و مبارزه ضد امپریالیسم

۱۲ خرداد - ۲۱ خرداد ۱۳۵۸

مبارزه چریکهای فدایی خلق ایران

سال اول - شماره ۳۳

نویسنده: هاشم رهنما

مقدم: در فصل تان دادند که

بین همسران و رفقای سیاسی

و سیاست های اجتماعی فرق می کردند

و رفاه و رفاه امنی برقرار نه و هفتاد که بن می شد

فردوسی، و رفاه و رفاه امنی برقرار نه و هفتاد که بن می شد

قطعی سرکوب کنند و امکان و شرایط فعالیت سیاسی را از نیروهای اپوزیسیون سلب کرده و ازین ببرند.

آنارشینست خوانند ما برای این جماعت تا مغز استخوان اپورتونیست، البته کار برد های گوناگونی هم داشت و در هر کجا بسته به مصلحت به دلیلی بکار گرفته می شد. مثلاً با توجه به مواضع سازشکارانه و غیر انقلابی شان که با سیر رویداد ها در جامعه انطباق نداشت، سازمانشان به تدریج دچار ریزش نیرو می شد. با توجه به این وضع، دست اندرکاران آن سازمان در تلاش بودند تا با "طرد جدی و پیگیرانه" تشکیلات ما در پیوستن این نیروها به تشکیلات چریکهای فدائی خلق اخلاص ایجاد کنند. از نظر این جماعت، چون چریکهای فدائی خلق هنوز هم از تئوری تدوین شده توسط رفیق احمدزاده دفاع می کردند بی برو برگرد آنارشینست بودند. آنها در دوران سلطنت شاه هم نظرات چریکهای فدائی خلق اولیه را آنارشینسم خوانده بودند، به خصوص که رفیق جزنی هم آن نظرات را "اپورتونیسم چپ" ارزیابی کرده بود و تا آنجا در چنین خط بغایت راستی پیش رفته بود که مدعی می شد مبارزه با اپورتونیسم راست از کانال مبارزه با "اپورتونیسم چپ" یعنی نظرات رفیق مسعود احمدزاده می گذرد!

باند فرخ نگهدار و شرکایشان فریبکارانه تبلیغ می کردند که طرفداران تئوری مبارزه مسلحانه متوجه تغییرات رخ داده در جامعه نیستند و می خواهند همان کارهای دوران مبارزات چریکی را تکرار کنند! همان کارهایی که از نظر آنها همان موقع هم درست نبود چه رسد به شرایط بعد از قیام بهمن که به هر دلیلی تا حدی امکان فعالیت علنی مهیا شده بود. این اظهارات و حکم ها علیه ما اتهامات دروغی بیش نبودند.

تجربه پیشگام آن بود که در یاد که به حساب آوردن دستجات بی مسئولیت و آنارشینست نظیر بیکار و عدم طرد جدی و پیگیرانه دار و دسته هوادار اشرف دهقانی ممکن است بزرگترین ضربات را به جنبش دانشجویی و اساساً جنبش کمونیستی ایران وارد آورد." این اتهام "آنارشینسم" به تشکیلات چریکهای فدائی خلق چه مبنائی داشت؟ و چرا آنها اینقدر روی "طرد جدی و پیگیرانه" تشکیلات شما تاکید داشتند؟

رفیق سنجری: البته اتهام آنارشینست به چریکهای فدائی خلق از طرف سازمانی که رأساًش را یک باند تبهکار با صدارت فرخ نگهدار اشغال کرده بود، به طور مرتب علیه ما بکار برده میشد و این اولین بارشان نبود. با توجه به تبیین آشکار مارکسیسم با آنارشینسم که به قول لنین "دره ای عمیق سوسیالیسم را از آنارشینسم جدا می کند"، دست اندرکاران آن سازمان، ناتوان از مبارزه ایدئولوژیک با تشکیلات ما روی موضوعات اساسی جنبش، به قصد این اتهام را به ما می زدند تا بتوانند تشکیلات ما را ایزوله کرده و خود را انقلابی و پیرو مارکسیسم و ما را ماجراجو جلوه دهند. البته هدف آنها صرفاً شستشوی مغزی هواداران شان هم نبود بلکه به این وسیله به قدرت حاکم یعنی دشمنان مردم ما هم پیام می دادند تا مبدا مواضع انقلابی چریکهای فدائی خلق را به حساب آنها بگذارند. همانطور که قبلاً هم گفتم خط آنها آشکارا این بود که به هر قیمتی که شده "شرایط فعالیت علنی" را برای خود از دست ندهند، امری که خودشان هم آن را با روشنی و صراحت بیان می کردند. آنها کاری به این نداشتند که همین امکان فعالیت علنی به دلیل ضعف قدرت حاکم در اثر انقلاب توده ها به وجود آمده، و دار و دسته خمینی اساساً برای این به قدرت رسانده شده بودند تا انقلاب را بطور

توضیح پیام فدایی: با اوج گیری انقلاب سال های ۵۶ و ۵۷ که آزادی زندانیان سیاسی در جریان آن، یکی از خواست های توده های میلیونی بپا خاسته بود، رژیم وابسته به امپریالیسم شاه که زیر ضربات انقلاب، آخرین نفس های خود را می کشید، مجبور به تن دادن به خواست زندان های سراسر کشور گشت. در ۲۰ دی ماه سال ۱۳۵۷ آخرین دسته از زندانیان سیاسی از سیاهچال های رژیم شاه آزاد گشتند. به همین مناسبت گفتگویی ترتیب داده ایم با رفیق فریبرز سنجری که در آن سال جزء آخرین دسته زندانیان سیاسی بود که از زندان آزاد شدند. در این گفتگو به این واقعه و سیر پر شتاب رویدادها در آن روزهای پر خروش انقلاب می پردازیم و به خصوص تلاشمان این است که برای روشنی افکندن بر گوشه ای از تاریخ پر فراز و نشیب آن مقطع و سالهای بعد به ویژه برای نسل جوان، از چرایی و چگونگی جدایی رفقای معتقد به نظرات اولیه چریکهای فدائی خلق - که با نام رفیق مسعود احمدزاده شناخته می شود - از سازمان چریکهای فدائی خلق بعد از قیام بهمن جویا شویم و به خصوص دید واقعی تری از چگونگی تشکیل مجدد چریکهای فدائی خلق ایران و روندی که طی کرد، به دست آوریم.

پیام فدایی: در جریان تشریح سرکوب دانشگاه های کشور توسط جمهوری اسلامی گفتید که سازمان چریکهای فدائی خلق آن زمان که اپورتونیسم بر آن غلبه کرده بود تشکیلات شما را به "آنارشینسم" متهم کرد. آنها حتی در جمع بندی از تجربیات مقاومت دانشجویان و سرکوب جمهوری اسلامی مدعی شدند که: "بزرگترین

میانی نظری آنارشیسم نداشتند. اما، واقعیت این است که خصوصیت اصلی آنارشیستها این است که آنها در اساس علیه هر گونه اتوریته بوده و در نتیجه ضد برپائی دولت در جامعه هستند.

از دوره انترناسیونال اول که مارکس و انگلس شخصا در آن حضور داشتند یکی از جنبه های مبارزه کمونیست ها مبارزه با افکار و اندیشه های آنارشیستی بود. مارکس و انگلس با اینکه معتقد بودند که دولت در نهایت باید نابود شود، اما بر عکس آنارشیستها بر این باور نبودند که می توان با "یک ضربه" دولت را ملغی نمود. بلکه به کارگران آموزش می دادند که پرولتاریا برای نابودی کامل استثمار انسان از انسان الزاماً باید دولت خودشان را شکل دهند؛ و الغای دولت وابسته است به الغای آن مناسبات اجتماعی که دولت زائیده آن می باشد. به این دلیل است که مارکسیستها کارگران را به جنگ آسیاب بادی معروف دنکیشوت نمی برند بلکه مبارزه کارگران را به سمت نابودی آن مناسبات اقتصادی ای سمت می دهند که تا از بین برده نشود دولت هم از بین نمی رود.

پرسش: تا جایی که می دانیم مارکسیستها هم مخالف دولت می باشند. اما ابتدا بر امر انقلاب سوسیالیستی تاکید دارند تا از این طریق شرایط برای خلاصی از هر گونه دولتی مهیا شود و جامعه کمونیستی ای به وجود بیاید که انسانها بدون نیاز به یک دولت، امور جامعه را خود سازمان داده و به پیش ببرند.

پاسخ: بلی. کمونیستها با اینکه معتقدند که مبارزه طبقه کارگر در نهایت به محو دولت منجر می شود؛ اما تاکید دارند که برای گذار از جامعه سوسیالیستی به جامعه کمونیستی دورانی وجود خواهد داشت که آنرا دیکتاتوری پرولتاریا می نامند. مارکسیست ها در دوره انقلاب سوسیالیستی شان، برای نابودی مقاومت سرمایه داران در برابر کارگران وجود دولت کارگری و دیکتاتوری پرولتاریا را ضروری و الزامی می دانند. اما آنارشیستها که یکی از اصول اعتقادی شان باور به اصل "نابودی دولت" می باشد، برعکس مارکسیست ها با هرگونه دولتی مخالفند. در نتیجه آنها با دولت پرولتاریا و به عبارت دیگر با به دست گرفتن قدرت توسط پرولتاریا نیز مخالفت می کنند. بنابراین، یکی از فرق های اساسی مارکسیستها با آنارشیستها در این است که از نظر مارکسیست ها با قدرت گیری کارگران در بستر انقلاب سوسیالیستی و تلاش آنها برای گذار به کمونیسم، دولت به تدریج "پژمرده" گشته و از بین می رود. از نظر آنها هر چه کارگران بیشتر بتوانند

باند تبهکار و شرکایشان آگاهانه سعی داشتند چریکهای فدائی خلق آنارشیست جلوه داده شوند تا بتوانند سر خم کردن "جریان منحط کار" در مقابل خمینی را امری منطقی و مارکسیستی نشان دهند. به همین دلیل حتی وقتی که بحث بر سر تعیین ماهیت قدرت دولتی و وظیفه تداوم انقلاب مطرح می شد چریکها باز هم آنارشیست خوانده می شدند چرا که معتقد بودند که دولت پس از قیام همچنان نماینده بورژوازی وابسته است و به همین اعتبار با خلع سلاح مخالفت کرده و خواستار سازماندهی مسلح توده ها جهت تداوم انقلاب بودند. از نظر اپورتونیستها، چریکهای فدائی خلق آنارشیست بودند چون جمهوری اسلامی را مثلاً ارگان سازش خرده بورژوازی با بورژوازی لیبرال ارزیابی نمی کردند؛ و نمی گفتند که بورژوازی وابسته به دلیل انقلاب چنان ضرباتی خورده که صحنه را ترک کرده و چنان بیمار شده که احتیاج به مداوا دارد، همانطور که آنها مدعی بودند.

البته من دیگر وارد این بحث نمی شوم که اگر کسی می فهمید که در ادبیات مارکسیستی به چه جریاناتی آنارشیسم اطلاق می شود، و به اندازه ارزیابی هم صداقت داشت متوجه می شد که با توجه به تحلیل ها و مواضع روشن اعلام شده چریکهای فدائی خلق نمی شود آنها را پیرو آنارشیسم جا زد.

پرسش: اتفاقاً با توجه به توضیحات آخر شما بگذارید پرسیم که از نظر مارکسیسم، آنارشیسم به چه معناست؟

پاسخ: البته پرداختن به این بحث ممکن است تا حدی مسیر این گفتگو را تغییر دهد. به همین دلیل هم من تمایلی به ورود به چنین بحثی را ندارم. اما اگر لازم می بینید این بحث را بکنم، این کار را خواهم کرد.

پرسش: با توجه به این که مرتب از مقابله مارکسیسم با آنارشیسم صحبت شد و این که اپورتونیستها مدعی بودند که گویا آن سازمان پیرو مارکسیسم و شما مدافع آنارشیسم بودید، پرداختن به این بحث غیر ضروری نیست.

پاسخ: ببینید، آنارشیسم برای خودش مکتبی است که تاریخی دارد. این مکتب بنیان های فکری ای را دنبال می کند که صرفاً با اشکال مبارزه و در پیش گرفتن این یا آن شکل مبارزه قابل توضیح نیست. اما برای فرصت طلبان حاکم بر سازمان ما و همفکران آنها در حزب همیشه خائن توده همین که کسی می گفت که به اشکال قهر آمیز مبارزه اعتقاد دارد دیگر جای تردید باقی نمی ماند که وی را آنارشیست خطاب کنند. از نظر آنها آنارشیسم بیشتر با اعتقاد و یا عمل به اشکال قهر آمیز مبارزه شناخته می شد و آنها توجهی به

هر کس در همان زمان به نشریات ما رجوع می کرد نادرستی آن اتهامات را فوراً متوجه می شد. اما برای اپورتونیسم دروغ گفتن قباحتی نداشت مهم این بود که مشکل آن لحظه حل شود. از نظر آنها به طور نمونه چریکهای فدائی خلق به این دلیل آنارشیست بودند چون از مبارزات کارگران بیکار حمایت کرده و در سازماندهی راهپیمائی کارگران بسوی وزارت کار نقش داشتند و مثل این جماعت نمی خواستند کارگران را بسوی سفارت آمریکا هدایت کنند. حتماً لجن پراکنی نشریه کار شماره ۲۷ را در این رابطه به یاد دارید. در جای دیگر آنها آنارشیست بودند چون فریب مضحکه تسخیر سفارت آمریکا را نخورده بودند و هواداران و مردم را به تجمع در مقابل سفارت و سر دادن شعار "دانشجوی خط امام افشاء کن" دعوت نکرده بودند.

به واقع باند تبهکار و شرکایشان آگاهانه سعی داشتند چریکهای فدائی خلق آنارشیست جلوه داده شوند تا بتوانند سر خم کردن "جریان منحط کار" در مقابل دشمنان مردم و کرنش در مقابل خمینی را امری منطقی و حتی مارکسیستی نشان دهند. به همین دلیل حتی وقتی هم که بحث بر سر تعیین ماهیت قدرت دولتی و وظیفه تداوم انقلاب مطرح می شد چریکها باز هم آنارشیست خوانده می شدند چرا که معتقد بودند که دولت پس از قیام بهمن همچنان نماینده بورژوازی وابسته است و به همین اعتبار هم با خلع سلاح مخالفت کرده و خواستار سازماندهی مسلح توده ها جهت تداوم انقلاب تا پیروزی بودند. از نظر اپورتونیستها، چریکهای فدائی خلق آنارشیست بودند چون مثل آنها جمهوری اسلامی را مثلاً ارگان سازش خرده بورژوازی با بورژوازی لیبرال ارزیابی نمی کردند؛ و نمی گفتند که بورژوازی وابسته به دلیل انقلاب و قیام بهمن چنان ضرباتی خورده که عملاً صحنه را ترک کرده و چنان بیمار شده که احتیاج به مداوا دارد، همانطور که آنها مدعی بودند. خلاصه اتهام آنارشیسم آن ایزاری بود که زیر پوشش آن می شد راست روی ها و سازشکاری ها و کرنش های فضاحت بارشان در مقابل دشمن توده ها یعنی جمهوری اسلامی را پنهان کنند و تازه از نیروی واقعا انقلابی چریکهای فدائی خلق هم طلبکار شوند.

با توسل به مخالفت با باصلاح آنارشیسم می شد با اتهام زدن های بی پایه، خون رهبران ترکمن صحرا را به مناظره ای تلویزیونی فروخت؛ و یا در جریان تهاجم رژیم به دانشگاه ها در پشت پرده دست به سازش با رئیس جمهور بنی صدر زد و کشتار دانشجویان را نادیده گرفت البته با گذاشتن این شرط که بیانیه آنها در رادیوی دولتی خوانده شود!

سازمان بقبولاند که "امروز یک جناح از حاکمیت دارای تمایلات ضد امپریالیستی است". در اینجا می توان دید که به زعم آنها "گروه

آنارشیمیست" اشرف دهقانی" یا به واقع چریکهای فدائی خلق به این دلیل گویا "آنارشیمیست" هستند که دولت حاکم را نه دولتی ملی بلکه دولتی وابسته می دانستند و آنرا نه نماینده خرده بورژوازی بلکه نماینده بورژوازی وابسته به امپریالیسم معرفی می کردند که فاقد هرگونه "تمایلات ضد امپریالیستی" می باشد و به همین دلیل باید توده ها را برای مبارزه و نه دنباله روی از آن بسیج کرد. پس همین ها برای آن سازشکاران

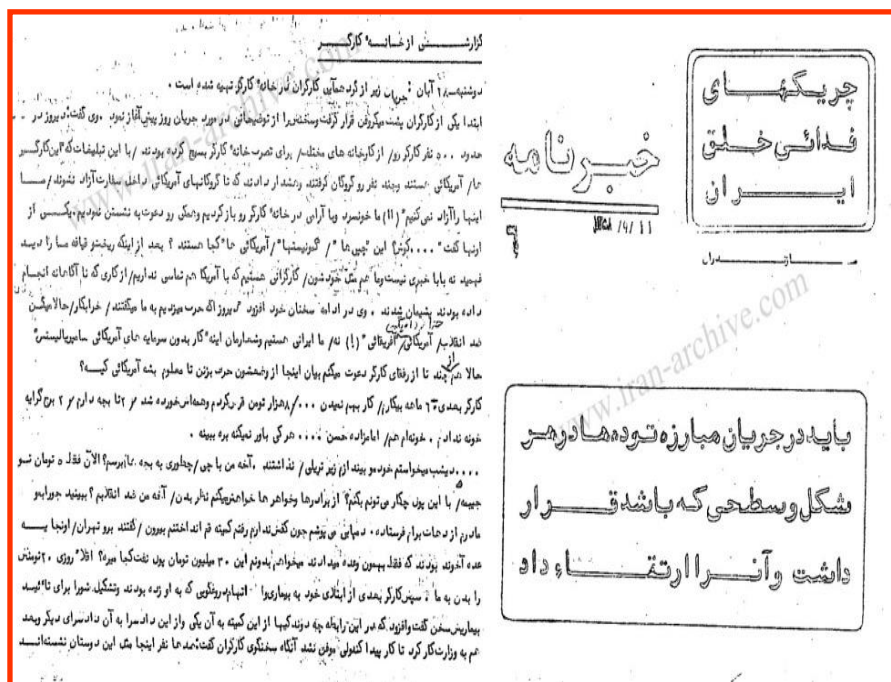
با رژیم جمهوری اسلامی کافی بود که بگویند ما آنارشیمیست هستیم و تأکید هم بکنند که البته "آنارشیمیسم نا پخته و نا هنجار" که متوجه نیست که خرده بورژوازی هم می تواند به سرکوب "اقتشارخلق" دست بزند. به این صورت آنها برای کوبیدن ما، مغلطه هم می کردند. چون ما به زعم این جماعت، خرده بورژوازی "مرفه و سنتی" و کلاً و اساساً خرده بورژوازی را در حاکمیت نمی دیدیم که بخواهیم وی را ناتوان از سرکوب اقتشار خلق معرفی کنیم. ببینید اتهامات آنها علیه ما تا چه حد بی اساس بود و به هیچوجه با واقعیات مواضع ما انطباق نداشت.

پرسش: آیا عدم شرکت شما در انتخابات های جمهوری اسلامی هم در زدن این اتهامات به تشکیلات شما نقش داشت؟

پاسخ: به هر حال همه تحلیل ها و مواضعی که ما در رابطه با رویدادهای جاری در جامعه ارائه می دادیم در ارتباطی ارگانیک با هم قرار داشتند. بنابراین مثلاً در شرایطی که اصولی و درست نبود که در انتخاباتی شرکت کرد ولی نیروی چنین می کند، پس دور از انتظار نیست که انقلابیون مخالف شرکت در شعبده بازی های جمهوری اسلامی را هم آنارشیمیست خطاب کند.

این هم برای نسل جوان ما نکته آموزنده ای است که بدانند که آنها بدون این که شرایط مشخص را در نظر گرفته و تحلیل مشخص از آن به دست دهند برای رد نظر و موضع ما در مورد "انتخابات" جمهوری اسلامی

توضیحی در مورد اتهامات اپورتونیستهای حاکم بر سازمان چریکهای فدائی خلق آن دوره به خودتان دارید؟



پاسخ: ببینید اگر کسی این توضیحات را قبول داشته باشد و حوزه های مختلف تبیین این دو مکتب فکری را در نظر بگیرد کاملاً می تواند به نادرست و نا حق بودن اتهامات آنها پی ببرد و متوجه می شود که آن جریان اپورتونیست برای توجیه کرنش خود نسبت به دار و دسته خمینی و حمایت از آنها با بی پرستی تمام اتهامی به ما می زدند تا ذهن هواداران را از واقعیات دور سازند. وگرنه هر کسی با مطالعه آثار ما متوجه می شد که ما نه مخالف هر گونه اتوریته و تبعیت هستیم و نه ذره ای از موضع مارکسیسم در رابطه با دولت عدول کرده ایم. بنابراین آنهایی که به پیروی از حزب توده ما را آنارشیمیست خطاب می کردند، در واقع نه می فهمیدند که آنارشیمیسم چیست و نه حاضر بودند با استناد به واقعیت دیدگاه های ما، چنان اتهامی را به ما نسبت دهند.

باند تبهکار در رأس سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، در شماره های ۴۸ تا ۵۱ نشریه کار که از ۸ تا ۲۹ اسفند سال ۵۸ منتشر شد مقاله ای تحت عنوان "سه تاکتیک برخورد با خرده بورژوازی" درج نمود و در آن باز هم ما را آنارشیمیست معرفی کرد. در آن مقاله گفته می شود که: "از جمله برجسته ترین اپورتونیسم «چپ» گروه آنارشیمیست اشرف دهقانی است". جالب است که این اراجیف در مطلبی گفته می شود که قرار است موضع آن تشکیلات در باره خرده بورژوازی سنتی را تشریح نموده و ثابت کند که خرده بورژوازی در حاکمیت قرار دارد و به اعضای ساده و هواداران آن

مناسبات تولیدی سوسیالیستی را در سطح جامعه گسترش دهند و به جامعه کمونیستی نزدیک شوند به همان نسبت هم شرایط برای "پژمرده" شدن و "به خواب رفتن" دولت طبقاتی مهیا می شود. به واقع، دیکتاتوری پرولتاریا تسهیل کننده حرکت جامعه سوسیالیستی به سمت نابودی هر گونه طبقات و برقراری جامعه بدون طبقات و بدون دولت می باشد. اما، آنارشیمیستها، بر عکس مارکسیستها نابودی دولت را به نابودی مناسبات اجتماعی ای که به وجود آورنده دولت می باشد، منوط نمی کنند و به خیال خود با اراده خود می توانند از شر دولت خلاصی یابند. به همین دلیل هم آنها با هر گونه سیستم نمایندگی مخالفت می

کنند و بر عکس مارکسیستها استفاده از ابزار های پارلمانی در مبارزه برای رهائی - در شرایطی که چنین امکانی وجود داشته باشد - را به طور کلی جایز نمی شمارند.

جدا از اختلاف بزرگ بین مارکسیستها و آنارشیمیستها بر سر دولت، آنچه تفاوت این دو مکتب فکری را باز هم بیشتر برجسته می سازد مخالفت آنارشیمیستها با هر گونه اتوریته و تبعیت از آن می باشد. در حالیکه مارکسیستها به اتوریته اعتقاد داشته و به "قدرت متحد کننده و تشکل دهنده اتوریته" اذعان دارند. مثلاً انگلس در این زمینه به درستی گفته است که: "انقلاب عملی است که در آن، بخشی از اهالی بوسیله تفنگ، سرنیزه، توپ، یعنی با وسائل فوق العاده با اتوریته ای، اراده خود را به بخش دیگر تحمیل می نماید" و اضافه کرده است که: "انقلاب بدون شک با اتوریته ترین چیزهای ممکنه است".

با توجه به تبیین مارکسیسم با آنارشیمیسم و تاریخی که مبارزه آنها با هم دارد بدون شک خیلی بیشتر می توان در این مورد گفت و این اختلاف را از زوایای گوناگون توضیح داد و مثلاً زمینه های فردگرایی آنارشیمیستها را تشریح نمود، اما فکر می کنم که همین حد توضیح فعلاً کافی باشد.

پرسش: بلی سخنانی که در اینجا گفتید مرز بین مارکسیست ها و آنارشیمیست ها را کاملاً آشکار کرد. پس شما به پرسش ما پاسخ دادید اما تکفید که بر اساس تعاریفی که شما از آنارشیمیسم ارائه دادید چه

بزرگترین سازمان چپ در خاورمیانه تبدیل شده بود را با سرعت و بدون چون و چرا به پابوسی ارتجاع حاکم بردند. هنوز مرکب اراجیف شان خشک نشده بود و در شرایطی که جنایات جمهوری اسلامی علیه ستمدیدگان جامعه آنقدر وسیع و برجسته بود که مواضع آنها برای هواداران مبارز غیر قابل قبول گشته بود، انشعابی در صفوف آنها رخ داد. این بار باند تبهکار در وحدت با حزب توده خائن، اکثریت آن سازمان را به ورطه حمایت آشکار از جنایات ارتجاع حاکم کشاند و ننگ خیانت آشکار علیه توده های تحت ستم ایران را بر پیشانی خود زد.

(ادامه دارد)

با خرده بورژوازی" که قبلا به آن اشاره کردم درست در همان زمان انتخابات مجلس شورای اسلامی که این دار و دسته لیست کاندیدا های خود را اعلام می کردند و از همه می خواستند که به آنها رای بدهند، منتشر شده بود. که ما در مقاله "نقدی بر سه تاکتیک" منتشره در خبرنامه مازندران شماره های ۲۴ و ۲۵ به آن پاسخ دادیم.

در روند جنبش همگان دیدند که همان اپورتونیستهای که بازیچه دست دار و دسته خمینی شده بودند و با تکیه بر خصلت دو گانه خرده بورژوازی برای خود مانور می دادند و هر اقدام سرکوبگرانه را به یکی از خصال این خرده بورژوازی سنتی و مرفه نسبت می دادند، در ادامه این خط چگونه بخش بزرگی از سازمانی که به

به لنین هم استناد می کردند و از قول او می نوشتند که آنارشیستها نمی توانند "اهمیت از نظر تاریخی محدود پارلمانتاریسم را درک کنند بالکل و تماما منکر این نحوه مبارزه می شوند". در حالی که برعکس تبلیغات فریکارانه آنها ما همچون هر نیروی کمونیست دیگری بطور کلی شرکت در انتخابات را نفی نمی کردیم. ما در شرایطی که استفاده از این روش به سود پیشبرد مبارزه طبقه کارگر باشد آنها یکی از "روشهای مبارزه سیاسی برای رهانی کارگران" می دانستیم. اما بحث ما نه بر سر انتخابات بطور کلی بلکه بطور مشخص انتخابات در زیر سلطه دیکتاتوری جمهوری اسلامی یعنی "انتصابات" بود. اتفاقا مقاله جریان منحن کار تحت عنوان "سه تاکتیک برخورد

رئییسی، وعده های دروغین؛

از صفحه ۱۲

سوی دیگر آن امپریالیست ها و سرمایه داران وابسته به آن ها می باشند که از طریق رژیم جمهوری اسلامی با تکیه به ارتش ضد خلقی و دیگر نیروهای تا بن دندان مسلح به سرکوب مبارزت و مطالبات توده ها مشغولند. از همین روست که سرنوشت توده های زحمتکش و در بند ایران در میدان مبارزه بین این دو قطب تعیین می شود.

واقعیت این است که رژیم جمهوری اسلامی به مثابه روبنای سیستم اقتصادی و سیاسی نظام سرمایه داری وابسته بدون تکیه بر قهر و سرکوب، کشتار، خفقان، ترور، شلاق و برپا کردن اعدام و شکنجه قادر به ادامه حیات نمی باشد. به همین دلیل هم این سیستم برای بقای چند روزه خود نیاز به مهره های جنایتکار و شکنجه گران در بالاترین پست های دولتی را دارد. رژیم سفاک جمهوری اسلامی بنا بدلیل ماهیت وابسته به امپریالیسم مجری وظایفی است که اربابانش بر عهده او گذاشته اند، به همین دلیل هم نه می تواند و نه می خواهد، کوچک ترین گرهی را از مصائب و مشکلات مردم را بر طرف کند.

در خاتمه باید تاکید کنم که تجربه ثابت کرده که راه رهایی مردم ما نه از صندوق های رای، نه از راه مبارزات مسالمت آمیز و نه از توصیه های نصیحت وار و ناله های موزیانه اصلاح طلبان بلکه از دل همین مبارزات توده های دلیر و آگاه پیش می رود که امروز با خیزش هایشان صاحبان قدرت این رژیم و اربابان جنایتکارشان را به وحشت انداخته اند. بنابراین کارگران، زحمتکشان، مبارزین، گرسنگان، تهیدستان، زنان، جوانان با عزم و قاطعیت در هم شکستن کلیت نظام ظالم را در راس مبارزات خود قرار داده اند و برای نان، کار و آزادی و از بین بردن دردها و رنج هایشان به پاخاسته اند. این ستمدیدگان، سر نگوئی رژیم دار و شکنجه را نشانه گرفته اند که تنها از طریق تسلیح خود و مبارزه مسلحانه علیه دشمنان خلق ایران امکان پذیر می باشد. تجربه نشان داده که راه دیگری جز این در مقابل کارگران و دیگر ستمدیدگان جامعه وجود ندارد.

مرداد ۱۴۰۱ - اکبر نوروزی

"تخت" ها و "تابوت" ها...

یادی از مقاومت و مبارزه درخشان زندانیان سیاسی در دهه ۶۰

52

در جدال با خاموشی



"تخت ها"، "تابوت ها" یا ...

دو سال و اندکی پس از همه شکنجه ها و وحشت هایی که در زندان آفریده بودند، مسئولین و مقامات دست اندر کار، هنوز برای در هم شکستن مقاومت زندانیان سیاسی مبارز و به تسلیم کشاندن آنها، خود را نیازمند پیاده کردن طرح های

جدیدی از شکنجه می دیدند. در پائیز سال 62 بود که "اختراع" و "ابداع" دیگری از شکنجه پدیدار شد که به عنوان "تخت"، "تابوت"، "جعبه ها" و "قیامت" از آن یاد می شود. این نوع از شکنجه نمودار ننگ دیگری بر پیشانی رژیم جمهوری اسلامی می باشد که ابداع و اختراع آن را به نادرست به یکی از همپالگی های لاجوردی به نام "حاج داود رحمانی"، رئیس زندان وقت قزلحصار نسبت داده اند، در حالی که فرد مزبور پادوئی بیش نبود. این تجربه اگر در ایران جدید بود شبیه آن قبلاً در ویتنام تحت عنوان "قفس" به کار رفته بود؛ از این رو به هیچ وجه بعید نیست که دست اندرکاران جمهوری اسلامی در زندان ها کلیت آن طرح را در جریان انتقال تجارب ضدانقلابی از نیروهای امنیتی کشورهای دیگر آموخته

"تابوت" و "قیامت" از یک سو، جلوه ای از وحشیانه ترین شکنجه های جلادان جمهوری اسلامی علیه زندانیان سیاسی بوده و از سوی دیگر بیانگر شکست آنان در مقابل مقاومت مبارزین در بند است. این متن از کتاب ارزشمند "در جدال با خاموشی" تحلیلی از زندانهای جمهوری اسلامی در دهه ۶۰، نوشته رفیق اشرف دهقانی گرفته شده است. متن کامل این کتاب از طریق لینک زیر برای علاقه مندان قابل دسترسی است:

https://siahsal.com/wp-content/uploads/2021/10/BOOK_FOR-PRINT_JEDAL.pdf

سالگرد بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی در ژاپن (نمونه ای از جنایات امپریالیسم آمریکا پشت نقاب فریکارانه "دموکراسی"!)



به آن معترف بودند. امپریالیسم آمریکا در همان زمان سعی کرد جنایت بمباران اتمی شهرهای ژاپن را که از قبل برنامه ریزی کرده بود با توسل به دروغ های آشکار به خیال خود توجیه کند. اما قتل عام صدها هزار غیرنظامی به طرز فجیع به روشنی قضاوت این امپریالیسم و به طور کلی جنگ طلبی سیستم سرمایه داری جهانی را ثابت و آشکار نمود.

با اینکه در طول جنگ جهانی دوم جنایات بسیاری به وقوع پیوسته است، اما بمباران هیروشیما و ناکازاکی بدون شک از بزرگترین اقدامات تخریبی بی‌رویه و ضدانسانی بودند که جان صدها هزار غیرنظامیان را در لحظه ای گرفتند. این واقعه که گواهی بر بی رحمی بی حد و ظرفیت مخرب نظامی گری امپریالیسم آمریکا است، هرگز نباید از خاطره زحمتکشان سرتاسر جهان زوده شود و هرگز هم زوده نخواهد شد.

دولت آمریکا برای توجیه بمباران هیروشیما و ناکازاکی در اذهان عمومی آمریکا به این دروغ فریکارانه متوسل گشت که بمباران ژاپن برای وادار کردن آن کشور به تسلیم ضرورت داشته است. اما این ادعا دروغی بیش نبود. در مقابل این دروغ، اتفاقاً خود نظامیان آمریکا مطرح کردند که برتری هوایی آمریکا بر ژاپن حتی بدون بمباران اتمی می توانست به تسلیم بی قید و شرط ژاپن و به پایان یافتن جنگ منجر شود. اما مقامات آمریکایی که به دلیل استفاده از بمب اتمی با خشم و نفرت افکار عمومی مواجه شده بودند به اشاعه دروغ های دیگری پرداختند و از جمله ادعا کردند که آنها با اقدام به بمباران اتمی شهرهای ژاپن حدود یک میلیون آمریکایی و چندین میلیون ژاپنی را از مرگ نجات داده اند. بر اساس این ادعا دروغ اگر آمریکا هیروشیما و ناکازاکی را با بمب اتمی به طور کامل نابود نکرده بود، ژاپن به آمریکا حمله میکرد و آمریکا وادار به اشغال ژاپن می شد و جنگ جهانی دوم نه تنها متوقف نمیشد بلکه در خاک آمریکا و ژاپن با شدت بیشتری ادامه پیدا میکرد. با بیان این دروغ،

داشتند. حدود ۸۰ هزار نفر بلافاصله یا چند ساعت پس از انفجار کشته شدند (۱) بقیه نیز به تدریج در طول روزها و ماه های بعد جان خود را از دست دادند.

اما آمریکا به این حد از جنایت بسنده نکرد. سه روز بعد هواپیمای مشابهی که سلاح اتمی قوی‌تری را حمل می‌کرد، از فرودگاه تینیان حرکت کرد. اما این هواپیمای از یک طرف با آتش تیربارهای ژاپنی از زمین روبرو شد و از طرف دیگر از شهر کوکورا (Kokura) که قرار بود هدف حمله قرار بگیرد، دید روشنی نداشت. شهر کوکورا در آن روز پوشیده از ابر و غیرقابل رویت بود. در نتیجه هواپیمای جنگی آمریکایی برای رسیدن به مقصد اول خود با مشکل مواجه شد و به سمت هدف دوم خود (ناکازاکی، شهری صنعتی با حدود ۲۷۰۰۰۰ نفر جمعیت در ژاپن) پرواز کرد. در اینجا با توجه به این واقعیت که هواپیمای بمب افکن آمریکا نتوانست مرکز شهر را هدف قرار دهد، اثرات مخرب آن نسبت به هیروشیما (به نسبت جمعیت) کمتر بود. در ناکازاکی حدود ۴۰ هزار نفر بلافاصله کشته شدند و ده‌ها هزار نفر دیگر نیز طی چند ماه بعد بر اثر عوارض ناشی از تشعشعات هسته‌ای جان خود را از دست دادند.

تخمین زده شده است که طی چهار ماه پس از این دو انفجار حدود ۲۰۰ تا ۲۵۰ هزار نفر در هیروشیما و ناکازاکی کشته شدند که ۹۰ درصد آنها مردان، زنان و کودکان غیرنظامی بودند. پیش از آن هرگز چنین کشتار و ویرانی در این ابعاد و به این سرعت رخ نداده بود. به همین دلیل هم بربریت بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی در میان جنایات امپریالیستها در طول تاریخ از برجستگی خاصی برخوردار است. به ویژه این که امپریالیسم آمریکا این جنایت جنگی را در غیاب هر گونه ضرورت نظامی و در شرایطی انجام داد که جنگ جهانی دوم به پایان رسیده بود و دولت ژاپن در آستانه فروپاشی قرار داشت، امری که خود نظامیان آمریکایی نیز

ششم آگوست ۲۰۲۲ هفتاد و هفتمین سالگرد بمباران هیروشیما و ناکازاکی در ژاپن توسط امپریالیسم آمریکا می باشد. این اقدام، وحشتناک ترین جنایت جنگی امپریالیسم آمریکا علیه غیرنظامیان بی دفاع بود. قدرتهای امپریالیستی به سرکردگی آمریکا در طول این هفتاد و هفت سال هیچگاه از جنگ و کشتار مردم بی دفاع دست نکشیده اند و اکنون نیز بیش از پیش به ایجاد و گسترش زرادخانه های عظیم هسته ای و زمینه سازی برای حملات هسته ای جدید پرداخته اند. از این رو بی ارتباط نیست که برای درک شرایط کنونی جهان، جنایت امپریالیسم آمریکا در هیروشیما و ناکازاکی مورد بررسی قرار بگیرد.

در ساعات اولیه روز ششم آگوست ۱۹۴۵ یک هواپیمای جنگی آمریکایی B-29 از باند پایگاه هوایی آمریکا در جزیره تینیان (Tinian) اقیانوس آرام بلند شد و پس از تقریباً شش ساعت پرواز در حالی که از جانب نیروهای نظامی ژاپن با مقاومتی مواجه نشد، در ساعت ۸:۱۵ صبح به وقت محلی محموله خود را که یک بمب اتمی (اورانیومی) با قدرت انفجار معادل ۱۳ هزار تن تی.ان.تی بود، بر فراز آسمان صاف هیروشیما (شهری با حدود ۲۵۵ هزار نفر جمعیت در ژاپن) انداخت.

واکنش هسته ای درون بمب مزبور، حرارت در روی زمین (۶۰۰ متر زیر نقطه انفجار بمب) را به ۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰ درجه سانتیگراد رساند، یعنی دو برابر نقطه ذوب آهن. این حرارت همه چیز را در فاصله یک کیلومتر و نیمی سوزاند و موج بسیار شدید ناشی از انفجار منجر به ویران شدن اکثر ساختمان ها تا شعاع دو کیلومتری شد. بمب هیروشیما بر روی پلی در مرکز شهر هدفگیری شده بود اما این بمب حدود ۲۵۰ متر دورتر از هدفی که پیش بینی شده بود روی ساختمان یک بیمارستان منفجر شد و همه بیماران بستری در آنجا را به قتل رساند. اما این جنایت به همین جا ختم نشد بلکه باعث کشته شدن مردمی گردید که در شعاع ۵۰۰ متری سکونت

بودند، امپریالیسم آمریکا برای قدرت نمائی و حفظ دستاوردهایش در جنگ و تحمیل هژمونی جهانی خود بر قدرت های دیگر به آن جنایت متوسل شد و در حالی که برخورداری از قدرت اتمی اش را به رقابیش نشان داد، خود را فاتح جنگ جهانی دوم معرفی نمود. با این قدرت نمائی در پایان جنگ جهانی دوم در شرایطی که امپریالیست های دیگر در جریان جنگ ضعیف شده بودند، امپریالیسم آمریکا توانست بسیاری از کشورهای جهان را تحت سلطه خود در آورد. بر این اساس باید گفت که اقدام تروریستی آمریکا در هیروشیما و ناکازاکی گامی تعیین کننده در تلاش بی وقفه امپریالیسم آمریکا برای تحمیل هژمونی جهانی خود بود.

اساساً باید دانست که نابود کردن غیرنظامیان جزو سیاستهای رسمی امپریالیستها در همه جنگهایشان از جمله جنگ جهانی دوم بوده است. برای نمونه، وقتی که در دهه ۱۹۳۰ در نتیجه پیشرفت ابزارهای نظامی، بمباران هوایی ممکن شد، همه قدرتهای امپریالیستی با توجیه "تضعیف روحیه دشمن" جنگها (بخصوص جنگ جهانی دوم) را به صحنه کشتار عمومی غیرنظامیان تبدیل کردند. هدف از تولید بمب افکنهای B-29 و B-52 نیز در اساس برای بمباران مناطق غیرنظامی بود. به طور مشخص ارتش آمریکا در طول جنگ به طور فزاینده ای به روش هایی روی آورد که فقط می توان آنها را تروریسم خواند. مانند حملات بی رویه به مناطق غیرنظامی با هدف ایجاد و گسترش ترس و وحشت. قبل از هیروشیما و ناکازاکی، مخرب ترین نمونه روش های تروریستی آمریکا بمباران توکیو در ۹ مارچ ۱۹۴۵ بود که منجر به کشته شدن حدود ۸۷ هزار نفر عمدتاً غیرنظامی شد. کمتر از یک ماه پس از آن، مناطق کارگری شهر درسدن آلمان در روزهای ۱۳ و ۱۴ فوریه مورد یورش بمباران وحشیانه واقع شد که به کشته شدن هزاران نفر غیرنظامی منجر گردید.

واقعیت دیگری که در رابطه با بمباران اتمی هیروشیما نباید فراموش کرد این است که آن اقدام تروریستی آمریکا نه تنها علیه مردم ژاپن بلکه علیه همه طبقات محروم جهان و در درجه اول علیه طبقه کارگر انقلابی شوروی بود. اینکه پنتاگون در سال ۱۹۴۵ تخمین زده بود که میتواند شوروی را با ۲۰۴ بمب اتمی نابود کند نشان دهنده این واقعیت است که یکی از اهداف اولیه بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی التیماتوم دادن به شوروی و دیگر رقبای بالقوه آمریکا بود که بدانند به چالش کشیدن هژمونی جهانی آمریکا برای آنها چه عواقبی خواهد داشت. (۲)

همانطور که نشان داده شد دلایل استفاده آمریکا از بمب اتمی را می توان از زوایای مختلفی بررسی نمود. اما دو هدف مرتبط

دلایل استفاده آمریکا از بمب اتمی را می توان از زوایای مختلفی بررسی نمود. اما دو هدف مرتبط ژئوپلیتیکی را میتوان مهمترین آنها دانست. اولین هدف، محدود کردن نفوذ شوروی در شرق آسیا با پایان دادن به جنگ قبل از پیشروی نیروهای شوروی در داخل چین به سمت ژاپن بود، و دومین هدف به نمایش گذاشتن قدرت یحقیق ارتش آمریکا و عدم محدودیت آن در استفاده از ترور اتمی و دیگر جنبه های جنایتکارانه قدرت نظامی برای پیشبرد منافع خود بود... می توان گفت که گزینه جنگ هسته ای پس از هیروشیما و ناکازاکی از روی میز امپریالیسم آمریکا هرگز برداشته نشده است و به مثابه "کارت اصلی" همیشه در پس زمینه سیاستهای آمریکا وجود دارد و در صورت لزوم آماده استفاده خواهد بود.

جنگ دوم جهانی ضروری می دانستند. تنها شرطی که ژاپن جهت تسلیم شدن بر آن اصرار داشت این بود که امپراتور "هیروهیتو" در حکومت باقی بماند و همانند مقامات آلمان به عنوان جنایتکار جنگی محاکمه نشود. نهایتاً آمریکا پس از بمباران هیروشیما و ناکازاکی با این شرط موافقت کرد.

با اینکه در طول هفتاد و هفت سال گذشته شواهد معتبری به دست آمده که عوامفریبی های دولت آمریکا در این رابطه را مردود می شمارد، اما این عوامفریبیها هنوز ادامه دارند و به عنوان "حقیقت تاریخی" رسماً تبلیغ میشوند. به عنوان مثال در سرمقاله ۵ آگوست امسال (۲۰۲۲) "وال استریت ژورنال" نوشته شده است که "دولت ترومن قصد حمله به ژاپن و اشغال آن کشور را داشته است و استفاده از بمب اتم منجر به عدم ضرورت اجرای آن طرح و نتیجتاً منجر به نجات جان حدود یک میلیون نفر ژاپنی شد که احتمالاً در جریان اشغال ژاپن کشته می شدند". بر اساس این محاسبه مسخره و غیرواقعی، صدها هزار شهروند غیرنظامی ژاپنی به وسیله بمب اتم به شکل بسیار وحشتناکی با رنج و عذابی غیرقابل توصیف توسط آمریکا به قتل رسیدند تا گویا آمریکا جان یک میلیون نفر ژاپنی دیگر را حفظ کرده باشد!!

برای درک هدف اصلی آمریکا از جنایتی که در ژاپن مرتکب شد، باید به این واقعیت توجه کرد که بار اصلی جنگ جهانی دوم بر دوش ارتش شوروی قرار داشت و مقاومتها و پیشروی های این ارتش بود که باعث گشت کمر ارتش هیتلر بشکند. این، ارتش سرخ شوروی بود که تا پایتخت آلمان (برلین) پیش رفت. بنابراین در شرایطی که بخش بزرگی از کشورهای اشغال شده توسط ارتش هیتلر توسط ارتش سرخ آزاد شده

مقامات آمریکائی بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی را اقدامی "بشر دوستانه" جا زدند. با این حال، برخی از مقامات ارشد دولت و ارتش آمریکا با اقرار به این واقعیت که ژاپن پیش از تهاجم آمریکا آماده تسلیم شدن بود، غیرواقعی بودن ادعاهای طبقه حاکم برای توجیه بمباران اتمی را برملا کردند. به عنوان مثال، ژنرال "آیزنهاور" فرمانده نیروهای متحدین در اروپا و رئیس جمهور بعدی آمریکا، در رابطه با واکنش خود در زمانی که وزیر جنگ، بمبارانهای برنامه ریزی شده را به او اطلاع داده بود، در خاطرات خود نوشته است که: "در حین بیان حقایق مربوطه توسط او، من بر اساس این باور که ژاپن قبلاً شکست خورده و انداختن بمب کاملاً غیر ضروری بود و ما نمیایست از سلاحی استفاده کنیم که برای نجات جان آمریکاییها ضرورت نداشت، تردیدهای شدید خود را به او ابراز کردم".

در این مورد همچنین "دریاسالار ویلیام لیهی" رئیس دفتر رییس جمهور ترومن نیز در سال ۱۹۵۰ نوشت: "استفاده از این سلاح وحشیانه در هیروشیما و ناکازاکی هیچ کمک واقعی به جنگ ما علیه ژاپن نکرد ... ما با استفاده از آن سلاح در واقع استاندارد اخلاقی بربرهای قرون وسطی را اتخاذ کردیم". در سال ۱۹۴۹، ژنرال "هنری ارنولد" فرمانده نیروی هوایی ارتش آمریکا نیز گفت: "نظر ما همیشه این بود که دولت ژاپن از قبل، با بمب اتم یا بدون آن، در آستانه فروپاشی بود". حتی نتایج بررسیهای هیئت مشاوره ای که توسط وزارت جنگ آمریکا برای بررسی سیاسی-نظامی بمباران اتمی ژاپن تشکیل شده بود نیز پوچ بودن توجیهات دولت وقت آمریکا را ثابت کردند. این هیئت در سال ۱۹۴۶ در گزارشی در رابطه با نتایج بررسی های خود اعلام کرد که "برتری هوایی آمریکا بر ژاپن حتی بدون بمباران اتمی می توانست به تسلیم بی فید و شرط ژاپن و به پایان یافتن جنگ منجر شود. به بیان دیگر، ژاپن تسلیم می شد حتی اگر بمبهای اتمی بر هیروشیما و ناکازاکی ریخته نمی شدند".

البته طبقه حاکم بر آمریکا بر این حقیقت واقف بود که بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی برای پایان دادن به جنگ جهانی دوم الزامی نبود. به طوری که سازمان اطلاعات آمریکا که دولت ژاپن را در سال ۱۹۴۵ دائماً شنود میکرد به خوبی می دانست که رژیم ژاپن از بهار همان سال به دنبال اتخاذ راه مناسب برای تسلیم شدن به نیروهای شوروی بود و امپراتور ژاپن نیز آماده بود تا همراه با ارتش خود برای پایان دادن به جنگ با آمریکا و اروپا همکاری کند، اما آنها انجام این جنایت را برای تثبیت هژمونی جهانی آمریکا بعد از

کنترل سلاح‌های هسته‌ای به طور یکجانبه توسط دولت ترامپ لغو شدند. عملکرد فعلی دولت آمریکا نیز، از استقرار تحریک آمیز نیروی دریایی اش در دریای چین جنوبی گرفته تا تهدید به استقرار نیروهای آمریکایی در مرز لهستان و روسیه به وضوح تشدید خطرناک جنگ افروزی وحشیانه آمریکا را نشان می‌دهد که خود البته ناشی از بحران داخلی سرمایه داری در آن کشور و تلاش ناامیدانه امپریالیست‌های آمریکائی برای حفظ هژمونی جهانی خود از طریق جنگ افروزی است. دولت آمریکا در سالهای اخیر انواع جدیدی از سلاح هسته‌ای مدرن را تولید کرده که کوچک‌تر از بمب‌هایی هستند که در هیروشیما و ناکازاکی به کار گرفته شدند اما تأثیرات رادیواکتیوی آنها کمتر از بمبهای هیروشیما و ناکازاکی نیستند. تسلیحات هسته‌ای مدرن نسبت به هفتاد و هفت سال پیش بسیار پیچیده تر شده اند و می‌توانند در توپ‌های کالیبر ۱۵۵ میلی متری با قدرت تخریبی وحشتناک‌تر از بمب اتمی هیروشیما تعبیه شوند. (۳)

شکی نیست که انرژی اتمی دارای مزایای بالقوه عظیمی برای بشریت است. اما تا زمانی که کنترل آن در اختیار طبقه سرمایه دار است، می‌تواند به عنوان وسیله‌ای جهت نابودی جوامع و کره زمین استفاده شود. تنها نیروی اجتماعی که قادر است از لغزش دنیا به سوی یک فاجعه هسته‌ای جلوگیری کند، طبقه کارگر بین المللی از طریق مبارزه انقلابی برای از بین بردن سیستم سرمایه داری است. با توجه به این واقعیات میبینیم که اکنون سوال پیش روی طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم در جهان این نیست که آیا جنگهای جدید اتمی رخ خواهند داد یا نه، سوال واقعی این است که چگونه و در چه شرایطی میتوان از وقوع چنین جنگهایی که قدرتهای امپریالیستی از آنها سخن میگویند، جلوگیری کرد؟ و درواقع بزرگداشت یاد صدها هزار قربانی بی گناه بمباران اتمی ژاپن در هفتاد و هفتمین سالگرد آن تنها میتواند به طور واقعی از طریق ایجاد جنبشهای قدرتمند ضد جنگ به رهبری طبقه کارگر جهان انجام شود که هدف نهایی آن جز با نابودی انقلابی سیستم سرمایه داری ممکن نمی‌شود.

تهیه و تنظیم: سهیلا

مرداد ۱۴۰۱ - آگوست ۲۰۲۲

زیرنویسها:

۱- صفحه ۲۵۳ کتاب "روز اول: قبل و بعد از هیروشیما" نوشته پتر وایدن.

Wyden, Peter. Day One: Before Hiroshima and After

۲- در این رابطه به این لینک مراجعه کنید <https://www.businessinsider...>

۳- در رابطه با تسلیحات هسته‌ای مدرن میتوان به این مطلب مراجعه کنید:

The History of Nuclear Weapons Design 1945 to 2015
By: Ian Greenhalgh

همانطور که نشان داده شد دلایل استفاده آمریکا از بمب اتمی را می‌توان از زوایای مختلفی بررسی نمود. اما دو هدف مرتبط ژئوپلیتیکی را میتوان مهمترین آنها دانست. اولین هدف، محدود کردن نفوذ شوروی در شرق آسیا با پایان دادن به جنگ قبل از پیشروی نیروهای شوروی در داخل چین به سمت ژاپن بود، و دومین هدف به نمایش گذاشتن قدرت بحریقی ارتش آمریکا و عدم محدودیت آن در استفاده از ترور اتمی و دیگر جنبه‌های جانیکارانه قدرت نظامی برای پیشبرد منافع خود بود... جنگ هسته‌ای با هیروشیما تمام نشد بلکه آن آغاز پروسه جانیکارانه‌ای بود که هنوز ادامه دارد. همه این واقعیات‌ها بیانگر آنند که امپریالیسم آمریکا و در واقع تمام قدرتهای امپریالیستی برای پیشبرد منافع خود، بی‌محابانه از دست زدن به هیچ جنایتی ابایی نداشته و ندارند.

این که آنها در حال حاضر در چارچوب اتحاد با آمریکا عمل می‌کنند اما واقعیت این است که دارای منافع اقتصادی و استراتژیکی امپریالیستی جداگانه‌ای هستند که می‌تواند در شرایط خاصی رقابت‌های آنها را با امپریالیسم آمریکا را تشدید نماید.

با رجوع به اظهارات مقامات امپریالیستی در رسانه‌های جهان نیز میتوان به وضوح دید که قدرتهای امپریالیستی برای پیشبرد مقاصد خود از دست زدن به جنگهای جدید اتمی ابایی ندارند. آنها با آشکاری در مورد جنگ اتمی سخن می‌گویند. به عنوان مثال نخست وزیر سابق استرالیا، کوین راد (Kevin Rudd) در مقاله‌ای در شماره سوم مجله "سیاست خارجی" به تاریخ آگوست ۲۰۲۲، با اشاره به بسته شدن کنسولگری‌های آمریکا در چین و اظهارات مقامات آمریکایی مبنی بر خواست سرنگونی دولت چین، نوشت: "به نظر میرسد که نتیجه وضعیت کنونی، درگیری مسلحانه آمریکا و چین خواهد بود. ما نه با چشم انداز فقط یک جنگ سرد جدید، بلکه با یک جنگ داغ روبرو هستیم."

برخی به اشتباه تصور میکنند که با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، خطر جنگهای هسته‌ای از بین رفته است. اما این تصور توهمی بیش نیست زیرا که امپریالیسم آمریکا پس از چندین دهه جنگ که منجر به کشته شدن میلیون‌ها نفر در کشورهای تحت سلطه مانند کره، ویتنام، عراق، افغانستان، لیبی و سوریه شد، اکنون استراتژی خود را از به اصطلاح "جنگ علیه تروریسم" به "تدارک برای جنگهای بزرگ" علیه روسیه و چین (کشورهای مجهز به سلاح هسته‌ای) تغییر داده است. در پیشبرد این سیاست بود که دولت اوباما یک تریلیون دلار صرف مدرن سازی تسلیحات هسته‌ای خود کرد. این سیاست و بودجه‌های کلانی که صرف آن شد، در دوران ریاست جمهوری ترامپ نیز تشدید شد و تقریباً تمام معاهده‌های

ژئوپلیتیکی را میتوان مهمترین آنها دانست. اولین هدف، محدود کردن نفوذ شوروی در شرق آسیا با پایان دادن به جنگ قبل از پیشروی نیروهای شوروی در داخل چین به سمت ژاپن بود، و دومین هدف به نمایش گذاشتن قدرت بحریقی ارتش آمریکا و عدم محدودیت آن در استفاده از ترور اتمی و دیگر جنبه‌های جانیکارانه قدرت نظامی برای پیشبرد منافع خود بود.

وقتی به بمباران و حملات وحشیانه نیروهای فاشیست آلمانی در استالینگراد، ورشو، و بمبارانهای آمریکا و همپالگی هایش در هامبورگ، درسدن و بسیاری شهرهای دیگر در اروپا و کشتار ساکنان غیرنظامی آنها پیش از هیروشیما و ناکازاکی و سپس فاجعه ویتنام و استفاده از بمب‌های نوترونی علیه حوثی‌های یمن در سالهای اخیر نگاه کنیم، میبینیم که جنگ هسته‌ای با هیروشیما تمام نشد بلکه آن آغاز پروسه جانیکارانه‌ای بود که هنوز ادامه دارد. همه این واقعیات‌ها بیانگر آنند که امپریالیسم آمریکا و در واقع تمام قدرتهای امپریالیستی برای پیشبرد منافع خود، بی‌محابانه از دست زدن به هیچ جنایتی (حتی اگر بقای بشریت را تهدید کند) ابایی نداشته و ندارند.

می‌توان گفت که گزینه جنگ هسته‌ای پس از هیروشیما و ناکازاکی از روی میز امپریالیسم آمریکا هرگز برداشته نشده است و به مثابه "کارت اصلی" همیشه در پس زمینه سیاستهای آمریکا وجود دارد و در صورت لزوم آماده استفاده خواهد بود. به عنوان مثال دولت کندی در سال ۱۹۶۲ تا آستانه آماده شدن برای جنگ هسته‌ای علیه شوروی بر سر بحران موشکی کوبا پیش رفت. امپریالیسم آمریکا همیشه از طرق مختلف مانند توسعه تکنولوژی و سلاح تهاجمی هسته‌ای، توسعه سپر دفاعی موشکی و یا با استفاده از جنگهای پیشگیرانه و پیشبرد یکجانبه منافع خود از طریق نیروی نظامی، لغو همه معاهده‌های محدود کننده تولید و آزمایش سلاح هسته‌ای، از یک طرف برتری نظامی و موقعیت خود را به مثابه یک قدرت امپریالیستی جهانی حفظ کرده و از طرف دیگر دست خود را برای استفاده از سلاح اتمی در جنگهای آینده باز نگه داشته است.

طبقه حاکم بر آمریکا که بزرگترین عامل بی‌ثباتی در سطح جهانی است، بعد از فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ جهت تعدیل سقوط اقتصادی خود بارها به جنگ افروزی در خاورمیانه، بالکان و آسیای مرکزی و ... و در سالهای اخیر نیز به دسیسه‌چینی و مداخله در چین و روسیه دست زده است. البته دیگر قدرت‌های امپریالیستی نیز برای حفظ منافع و سلطه خود در حال آماده کردن خود برای جنگهای آینده هستند. آلمان و ژاپن تقریباً همه محدودیت‌های نظامی پس از جنگ جهانی دوم را کنار گذاشته و مشغول تقویت مجدد ارتش‌های خود هستند. با

در ادامه وعده های دروغین این جلا می توان به ادعاهایش در مقابله با کرونا اشاره نمود که عملاً به عدم مقابله جدی با این اپیدمی (کرونا) بدل شد. طبق آمارهای منتشر شده، در حالیکه مرگ و میر ناشی از کرونا به کمترین تعداد در سطح جهانی رسیده است، اما این آمار در شهریور ماه گذشته در ایران از ۷۰۰ نفر تجاوز کرد. رئیسی و دولت ارتجاعی آن به دلیل عدم استفاده از واکسن های معتبر جهانی و یا نارسایی و کمبود تولید واکسن داخلی باعث مرگ صدها تن از مردم ایران گشته اند.

از دیگر وعده های شیادانه و دروغین رئیسی منفور مبارزه با گرانی و حل مشکلات معیشتی مردم بود، اما فقط بعد از مدت کوتاهی از روی کار آمدن او گرانی و تورم گسترش و شتاب بیشتری پیدا کرد، بطوریکه در اردیبهشت و خرداد ۱۴۰۱ با اعلام رسمی بهای مرغ، لبنیات و تخم مرغ اعتراضات و تظاهرات بسیاری علیه گرانی در ۸ استان و ۲۱ شهر مانند اندیمشک، ایذه، شهر کرد و دیگر شهرهای ایران شکل گرفت و شعارهایی چون "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "مرگ بر خامنه ای"، "مرگ بر رئیسی"، "رئیسی دروغ گو"، حاصل وعده های "کو"، "رئیسی حیا کن"، مملکت رو رها کن" و شعارهای اعتراضی بی شمار دیگری سر داده شد و در بعضی موارد این اعتراضات مردم با شلیک نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی روبرو گردید. وضعیت گرانی در ایران به قدری تاسف آور و اسفناک است که در یکی از ویدیوهای منتشر شده در شبکه های اجتماعی در فروشگاه "اتکا" مردم برای خرید روغن به آن هجوم برده و مانع چیدن شیشه های روغن توسط کارکنان در قفسه ها شدند و روغن و دیگر مواد غذایی را با خود به بیرون بردند. در ضمن بالاترین رشد قیمت، مربوط به روغن خوراکی می باشد که هر بطری روغن ۸۱۰ گرمی به پنج برابر قیمت قبلی رسیده است. از بالا رفتن قیمت ها می توان به دو برابر شدن قیمت برنج پس از حذف ارز ترجیحی و یا این که قیمت هر شانه تخم مرغ به دو برابر افزایش پیدا کرده است هم اشاره کرد. بنابراین با توجه به اینکه بیشتر از ۷۰ درصد مردم در ایران زیر خط فقر زندگی می کنند با روی کار آمدن رئیسی جلا در تعداد آنان بسیار افزوده شده است.

بر اساس گزارش جدید مرکز آمار: نرخ تورم نقطه به نقطه تیر ماه در بخش خوراکی ها و آشامیدنی ها، در هیچ یک از استان های ایران زیر ۷۰ درصد نبوده است. همچنین نرخ تورم نقطه به نقطه این گروه از مایحتاج معیشت مردم در این مدت در ۱۰ استان به بیش از ۹۰ درصد رسیده است که یکی از دلایل آن حذف ارز ترجیحی توسط دولت رئیسی می باشد که منبعی برای جبران کسری بودجه دولت است. اما این امر باعث

رئیسی، وعده های دروغین؛ اما تشدید سرکوب توده ها



عنوان «اقتصاد جرم» در ادبیات اقتصادی وجود دارد. بیکاری، نابرابری و فقر می تواند ریشه های اقتصادی جرم را تبیین کند. تحلیل اقتصادی پدیده جرم نشان می دهد در ایران هر چقدر فقر، نابرابری و بیکاری افزایش داشته، دزدی هم بیشتر شده است. «سرفت و زورگیری» از جمله این جرایم است که در خیابان ها شاهدش هستیم».

بی دلیل نیست که در مدت یک ساله انتصاب این قاتل، کودک فروشی و یا فروش اعضای بدن و صدها مشکلات و دردهای دیگر مردم گسترش هر چه بیشتری پیدا کرده است و در واقعیت بر عکس وعده های دروغین وی شاهد گسترش فقر در جامعه می باشیم. بطور مثال و طبق گزارش های منتشر شده در ماه های اخیر ما شاهد افزایش بی سابقه خودکشی و همچنین افزایش تعداد کارتن خواب ها، گور خواب ها، معتادان، تن فروشان بوده ایم. و دردناکتر آنکه شاهد گزارشاتی در روزنامه های خود جمهوری اسلامی مبنی بر پیدا شدن چندین نوزاد در میان زباله ها بوده ایم. همچنین در دو سال گذشته دو میلیون از کودکانی که از خانواده های کارگران و زحمتکشان می باشند، به دلیل فقر شدید ترک تحصیل کرده اند.

از وعده های دیگر رئیسی منفور می توان به کاهش هزینه های درمان اشاره کرد. او که وعده کاهش ۵۰ درصدی هزینه های درمانی را به مردم داده بود در عمل سیاستهایی در پیش گرفت که مردم با افزایش ۶۰ درصدی تعرفه های پزشکی مواجه شدند و در فروردین سال جاری خبرگزاری های رژیم گزارش دادند که افزایش تعرفه های پزشکی از جیب مردم پرداخت خواهد شد. این در شرایطی بود که در در اردیبهشت ماه، مهدی اسماعیلی یکی از نماینده های مجلس ارتجاع گفت: "تحمل افزایش هزینه های درمان از عهده مردم خارج است". همچنین

با گذشت یک سال از رئیس جمهور شدن رئیسی و تشکیل دولت وی در رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی بوضوح شاهد وخیم تر شدن شرایط اسفناک زندگی مردم در عرصه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و تشدید سرکوب اعتراضات و مبارزات آن ها می باشیم. رئیسی شیاد برای فریب توده ها در زمان به اصطلاح انتخابات، وعده های گوناگونی در مورد بهبود وضعیت توده ها به مردم داد که در اینجا به برخی از آنها اشاره ای کوتاه می کنم. تهیه ۴ میلیون مسکن و یک میلیون شغل در سال، کاهش هزینه های سلامت و درمان، افزایش حقوق کارگران متناسب با رشد تورم، تک رقمی کردن تورم، اجرای رتبه بندی معلمان، دو برابر کردن یارانه ها، مبارزه با گرانی و مهمتر از همه ریشه کن کردن فقر.

در وعده های دروغین رئیسی جلا در، ریشه کنی فقر در اولویت قرار داشت و او تاکید می کرد که فقر مطلق نباید به سال ۱۴۰۱ برسد و باید در همان سال ۱۴۰۰ ریشه کن شود. همه این وعده ها را الان هم می توان در گفتگوهای انتخاباتی و یا فیلم های تبلیغاتی آن زمان مشاهده کرد. اما آنچه در عمل رخ داد چه بود؟

طبق گزارش بانک مرکزی به تاریخ آبان سال ۱۴۰۰ در شش ماه اول سال ۱۴۰۰ مواد خوراکی بین ۲۰ درصد تا ۱۰۰ درصد گران تر شده است که این قیمت ها امروز و در سال ۱۴۰۱ به شکل سرسام آوری بالاتر رفته است و به همین دلیل هم شاهد گسترش بی سابقه فقر در دولت رئیسی هستیم. تا جانی که آمار جرم و سرفت که با امر فقر رابطه تنگاتنگ دارد در این فاصله افزایش بی سابقه ای پیدا کرده است. چنانچه یکی از کارشناسان خود رژیم و استاد دانشگاه، بنام وحید شقاقی در ارتباط با گسترش فقر به موضوع سرفت و زورگیری اشاره می کند و می گوید: "واقعیت این است که موضوعی تحت

سیستم قضایی به دنبال عاملان و مسببین این کشتار دسته جمعی بروند.

یکی دیگر از وحشی گری های او در تاریخ ۴ آبان ۱۳۸۹ به اجرا در آوردن مجدد حکم وحشیانه و قرون وسطایی قطع دست و اعلام آن به جامعه بود. این امر در مورد قطع دست کسی که سارق گوسفند نامیده شد، با گیوتین در مشهد عملی شد. با توجه به واکنش های بسیاری که این جنایت وحشیانه در پی خود داشت، رئیسی در پاسخ به اعتراضات مردم گفت: "قطع دست در رژیم جمهوری اسلامی از افتخارات بزرگ ماست". طبق گزارش عفوبین المللی در آذر ماه سال ۱۳۹۹ در طی ۲۰ سال گذشته، یعنی در سال هایی که رئیسی قاتل از مهم ترین افراد قوه قضایی رژیم ددمنش جمهوری اسلامی بوده برای ۲۶۴ نفر در ایران حکم قطع دست صادر شده که اجرای ۱۲۹ نفر از آنان تثبیت و تایید گردیده است. حقیقت این است که در رژیم سرکوب و کشتار جمهوری اسلامی سردمداران و مزدوران آن چه به طور مستقیم و یا غیر مستقیم هر کدام شان پرونده قطوری از سرکوب و جنایت علیه کارگران، زحمتکشان، زنان، جوانان، مبارزین، و اقشار دیگر مردم ایران را بر دوش دارند. همانطور که اشاره گردید تنها یک مورد آن، کشتار زندانیان سیاسی در تابستان سال ۱۳۶۷ با شرکت فعال رئیسی جلاد می باشد.

واقعیت این است که دیکتاتوری عریان رژیم حاکم هدفی به جز نگهداری سیستم سرمایه داری وابسته و خدمت به اربابانش را در سر نمی پروراند. در همان حال در شرایط ملتهب جامعه ایران روزی نیست که مبارزات دلیرانه و اعتراضات و اعتصابات سراسری کارگران و زحمتکشان و دیگر توده های ستمدیده سلطه رژیم ارتجاعی حاکم را به لرزه در نیاورد و شعار سرنگونی این دیکتاتوری را در راس شعارها قرار ندهد. همانطور که می دانیم بعد از انتصاب رئیسی قاتل در ۲۸ خرداد بلافاصله شاهد اعتصابات کارگری (اعتصاب کارگران نفت) بودیم که می دانستند با وعده های رئیسی، سفره خالی آنها پر نخواهد شد. همچنین ما شاهد همبستگی و روحیه مبارزاتی بیشتری را در شهرهای مختلف ایران بوده ایم که سرنگونی این رژیم را هدف بی قید و شرط خود قراردادند.

امروز با گذشت بیش از ۴۳ سال از حاکمیت ننگین رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی که دستاوردی به جز سرکوب، کشتار و شکنجه، فقر و فلاکت، بیکاری، تورم و هزاران مصائب و مشکلات دیگر در بر نداشته، به طور آشکار جامعه ما شاهد یک مبارزه طبقاتی تمام عیار می باشد که در یک سوی این مبارزه کارگران، زحمتکشان و دیگر توده های تهیدست و ستمدیده شهر و روستا قرار دارند و در

جنایات و وحشی گری های این جلاد تنها به قتل و عام سال ۱۳۶۷ محدود نمی گردد. او از آغاز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی و به خصوص در حمله سراسری این رژیم به توده های انقلابی ایران، به قتل و کشتار مردم مشغول بود و درست با نشان دادن "قابلیت" خود در جنایت مدارج به اصطلاح ترقی را تا رسیدن به "عضو هیات مرگ" طی کرد. یکی دیگر از جنایات شناخته شده این جلاد به آبان سال ۱۳۹۸ بر می گردد که طی آن بیش از ۱۵۰۰ نفر از هموطنان مبارز ما در مدت کمتر از چند روز کشته و به خاک و خون کشانده شدند. ... دستگاه قضایی رژیم در آن زمان به دست رئیسی جانی کنترل می شد و او نقش بسیار موثری در اعدام ها و دستگیری های سراسری آبان سال ۱۳۹۸ را بعهدہ داشت.

این مرز و بوم آغشته گشته است. بی دلیل نیست که مردم در اعتراضات سراسری دی ماه سال ۱۳۹۶ آگاهانه شعار "رئیسی لو رفته، قاتل شصت و هفته" را سر دادند.

در همین رابطه، رئیسی قاتل سه روز پس از نتایج انتصابات ریاست جمهوری، در اولین کنفرانس خبری، درباره "اتهام" (جنایت علیه بشریت) و نقش او در اعدام های تابستان سال ۱۳۶۷ با وقاحت تمام گفت: "در نقش دادستان از حقوق همه شهروندان ایرانی دفاع کرده و بابت اقداماتش در آن پرونده به عنوان قاضی باید مورد تشویق قرار بگیرد".

البته جنایات و وحشی گری های این جلاد تنها به قتل و عام سال ۱۳۶۷ محدود نمی گردد. او از آغاز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی و به خصوص در حمله سراسری این رژیم به توده های انقلابی ایران، به قتل و کشتار مردم مشغول بود و درست با نشان دادن "قابلیت" خود در جنایت مدارج به اصطلاح ترقی را تا رسیدن به "عضو هیات مرگ" طی کرد. یکی دیگر از جنایات شناخته شده این جلاد به آبان سال ۱۳۹۸ بر می گردد که طی آن بیش از ۱۵۰۰ نفر از هموطنان مبارز ما در مدت کمتر از چند روز کشته و به خاک و خون کشانده شدند. درست است که این کشتارها به دستور مستقیم خامنه ای جنایت کار و اراذل اوباش سپاه پاسداران و نیروهای انتظامی صورت گرفت اما پر واضح است که دستگاه قضایی رژیم در آن زمان به دست رئیسی جانی کنترل می شد و او نقش بسیار موثری در اعدام ها و دستگیری های سراسری آبان سال ۱۳۹۸ را بعهدہ داشت. همچنین باید به نقش مذبحخانه و پر رنگ او در سرنگونی هواپیمای اوکراینی با ۱۷۶ کشته اشاره کرد که رئیسی در اینجا هم، به عنوان عالیترین مرجع قضایی رژیم بود که آگاهانه چشم خود را در برابر این جنایات ددمنشانه بست تا حدی که حتی مانع آن گردید که

افزایش قیمت ها و خدمات از طرف دولت شده است. روی این نکته باید تأکید کرد که رئیسی جنایتکار در حالی مدعی مبارزه با گرانی است که یکی از برنامه هایش حذف ارز ترجیحی بود. حذف ارز ترجیحی از خواسته های نهاد های امپریالیستی همچون صندوق بین المللی پول و بانک جهانی بود که به دولت ایران دیکته شد و به طور طبیعی تورم را افزایش داد و باعث تشدید گرانی قیمت کالاهای مود نیاز مردم گردید.

در ادامه برخورد به وعده های دروغین رئیسی از قول او برای ساختن یک میلیون مسکن در سال هم باید یاد کرد که در عمل نه تنها در سال گذشته مسکنی ساخته نشد بلکه اجاره ها هم بطور بی سابقه ای افزایش پیدا کرد، بطوریکه معاون وزیر راه و شهر سازی می گوید که در یک سال گذشته اجاره ها ۵۰ درصد افزایش یافته است و این در حالی است که ۵/۸ میلیون خانوار مستاجر در کشور وجود دارد.

در یک سال گذشته برغم همه وعده های دروغین و نسبه رئیسی جنایتکار که دستانش تا مرفق به خون بهترین فرزندان این مرز و بوم آغشته است اما این جلاد یک عمل نقد در پرونده خود داشت آنهم تشدید کشتار و سرکوب، اختناق، گرانی، زندان و اعدام و... بوده است. بعنوان مثال فقط در جریان اعتراضات علیه گرانی در اردیبهشت و خرداد ماه سال جاری تعدادی از تظاهرکنندگان به ضرب گلوله کشته و ده ها تن دستگیر و زندانی شدند. در همان حال تعداد زیادی از معلمان زحمتکش دستگیر و روانه زندانها شده و در بدترین شرایط ممکن بسر می برند. به واقع رئیسی قاتل تنها موردی را که از زمان به قدرت رسیدنش با همه توان انجام داده همانا سرکوب اعتراضات و مبارزات توده ها بوده است که افزایش شدید تعداد زندانی های اعدام شده جلوه ای از آن می باشد.

کارنامه رئیسی

در خاتمه این مطلب غیر ضروری نیست که مروری کوتاه به کارنامه پر از سرکوب و کشتار او داشته باشیم.

ابراهیم رئیسی که در بین توده ها معروف به "قاتل بچه های مردم" می باشد؛ هشتمین رئیس جمهور منفور رژیم ستمگر جمهوری اسلامی است که به تاریخ ۱۲ مرداد ۱۴۰۰، در ادامه جنایت ها و فریبکاری هایش کار خود را به عنوان رئیس جمهور آغاز کرد تا بتواند چند صباحی به عمر پر از سرکوب و کشتار رژیم سفاک حاکم بیافزاید.

همانطور که میدانیم رئیسی در سال ۱۳۶۷ "عضو هیات مرگ" در زندان های اوین و کوهردشت کرج بوده که به دستور خمینی جلاد، در قتل عام هزاران زندانی سیاسی دستانش تا مرفق به خون فرزندان پاک و راستین

اردیبهشت ۱۳۳۲ (۲۲ آوریل ۱۹۵۳) شاه به پسر کاشانی پاسخ داد: دو روز صبر کن، "دو هفته یا دو ماه نه، فقط دو روز." (گزارش سیا مورخ دوم اردیبهشت ۱۳۳۲-۲۲ آوریل ۱۹۵۳).

شک و تردید شاه در ارتباط با نقشه سازمانهای جاسوسی سیا و ام-آی ۶ در رابطه با ساقط کردن دولت قانونی مصدق که علیرغم همه توطئه ها به راستی با رأی مردم بر سر کار آمده بود، تا به آن حد بود که "بنا بر یک سند مورخ ۳۱ اردیبهشت (۲۱ مه ۱۹۵۳)، شاه به منابع سفارت آمریکا در تهران گفته بود: "انگلیسی‌ها خاندان قاجار را بیرون انداختند و پدرم را سر کار آوردند. آنها پدرم را بیرون انداختند و می توانند من را هم بیرون بیندازند." این سند با نقل قول مستقیم از شاه می‌افزاید: "اگر انگلیسی‌ها می خواهند که من بروم، باید فوراً بدانم تا بی سر و صدا بروم." (تاریخ سند ۲۱ مه ۱۹۵۳ می باشد-۳۱ اردیبهشت ۱۳۳۲)

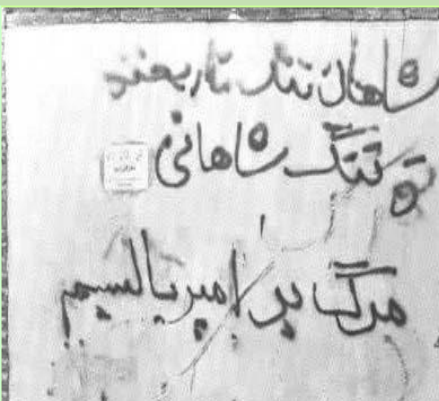
جملات نقل شده از شاه در این اسناد در حالیکه حد سرسپردگی شاه به اربابانش و اوج حقارت یک مزدور را با روشنی تمام در جلوی چشم همگان به نمایش می‌گذارد خواننده را یاد صحنه‌های تیمسار ربیعی فرمانده نیروی هوایی رژیم سلطنت می‌اندازد که محمد رضا پهلوی خود با لحن تأیید آمیز آنرا در آخرین کتابی که به نامش چاپ شد درج نمود. تیمسار ربیعی در بیدادگاه جمهوری اسلامی گفته بود که: "هویر شاه را چون موش مرده ای از ایران بیرون انداخت." این سخنان تیمسار ربیعی که ماهیت وابستگی شاه به قدرتهای امپریالیستی را به درستی نشان می‌دهد در اسنادی که اخیراً منتشر شده نیز با وضوح آشکاری دیده می‌شود. جالب است که در ادامه این سند باز هم با نقل قول مستقیم از محمد رضا شاه آمده است که: "اگر انگلیسی‌ها می خواهند که من بروم، باید فوراً بدانم تا بی سر و صدا بروم." این اعترافات "صادقانه" و خواری و خفت نهفته در جملات فوق ماهیت رابطه خاندان پهلوی با قدرتهای امپریالیستی را به روشنی در مقابل دید همگان قرار می‌دهد و در عین حال چهره فریبکار کسانی را آشکار می‌کند که سعی می‌کردند با زدن انگ پیروی از "تئوری توطئه" به نیروهای انقلابی، حقانیت سخنان آنان مبنی بر وابستگی رژیم شاه به امپریالیستها را لاپوشانی نمایند.

شاه بعدها وقتی قدرت ارباب را پشت سرش دید در مقابل مردم مبارز ایران با چنان احساس قدرتی حرف می‌زد که گوئی به راستی قدرتی مستقل و متکی به خود می‌باشد و حتی این تصور نادرست را ایجاد می‌کرد که می‌تواند در میان تضادهای امپریالیستها با یکدیگر "مانور بدهد." او که بر اساس اسناد رو

به مناسبت سالگرد کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد

فریبرز سنجرى

سرسپردگی شاه در ورای اسناد اخیراً منتشر شده!



نموده و به او یاد آور شوند که اگر اراده و جرئت ایفای نقش در ساقط کردن دولت مصدق را ندارد از قدرت بر کنار خواهد شد.

بنا بر یک سند به تاریخ ۱۶ خرداد ۱۳۳۲ (ششم ژوئن ۱۹۵۳)، لوی هندرسون، سفیر آمریکا در تهران، در یک نشست مشترک مقامات آمریکایی و بریتانیایی برای بررسی طرح کودتا، می‌گوید که شاه رضایت نخواهد داد مگر آن که تحت "فشار شدید" قرار بگیرد. هندرسون سپس پیشنهاد کرد که باید شاه را به طور صریح یا ضمنی تهدید کرد که احتمال این وجود دارد که یکی از برادرانش را روی تخت سلطنت بنشانند.

همانطور که می‌دانیم در آن زمان امپریالیسم انگلیس در ایران دست بالا را داشت و اقدام دولت مصدق در ملی کردن نفت در ایران در اساس متوجه این امپریالیسم بود. با توجه به چنین واقعیتی سخنان ضد و نقیضی در رابطه مصدق در مطبوعات رسمی و غیر رسمی مطرح می‌شد که در برخی از آنها مصدق عامل آمریکا خوانده می‌شد و با شیادی این طور تبلیغ می‌شد که گویا آنچه وی انجام می‌دهد نه اقدامات ضد امپریالیستی به نفع مردم ایران بلکه به خاطر تأمین منافع آمریکا در تضاد با انگلستان می‌باشد. در چنین فضائی شاه "چنان متزلزل و مشکوک بود که فکر می‌کرد بریتانیا در ظاهر علیه مصدق موضع می‌گیرد ولی در باطن قصد ساقط کردن وی از تخت سلطنت را دارد." بر این اساس وی در همراهی با نقشه کودتا مردد بود و از امضای فرمان عزل مصدق و انتصاب سرلشکر فضل الله زاهدی به نخست وزیر طفره می‌رفته به طوری که وقتی پسر ابوالقاسم کاشانی (مصطفی کاشانی) چهار ماه پیش از کودتا نزد شاه رفت و او را به برکناری مصدق و روی کار آوردن زاهدی تشویق کرد، بنا بر گزارش سیا مورخ دوم

توضیح پیام فدایی: بی شک کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد که به سرنگونی دولت ملی مصدق و سرکوب وحشیانه جنبش توده ای اوایل دهه ۳۰ و برقراری یک دوره طولانی از حاکمیت خفقان انجامید یکی از سیاهترین برگهای حاکمیت امپریالیسم و رژیم وابسته شاه در ایران می‌باشد. آنچه در زیر می‌آید مقاله ای ست که به مناسبت سالگرد این کودتای امپریالیستی به درج آن اقدام می‌ورزیم. این مقاله نخستین بار در "پیام فدایی" شماره ۲۱۸، مرداد ۱۳۹۶ درج شده است.

انتشار گوشه های دیگری از اسناد مربوط به انجام کودتای ۲۸ مرداد توسط سازمان سیا و سازمان اطلاعات سری بریتانیا معروف به ام-۶ از سوی دولت آمریکا بار دیگر مسایل مربوط به این رویداد شوم تاریخی و دست اندرکاران آنرا به جلوی صحنه سیاست کشاند.

بر اساس گزارش پی بی سی (۱) از اسناد منتشر شده- صرفنظر از تفسیرهایی که پی بی سی از این اسناد به دست داده- آنچه مشخص است این است که طراحان کودتا یعنی دولت های آمریکا و انگلیس شاه را با عنوان "ساقه نازک" توصیف می کردند که مفهوم آن جز این نیست که از نظر آنها شاه فردی ضعیف و بی اراده ای بوده است و آنها نگران بودند که وی نتواند در طرح کودتای آنها نقشی که باید را به درستی اجرا کند. از این رو مقامات آمریکایی و بریتانیایی حدود یک ماه قبل از کودتا گزینه به قدرت رساندن شاهزاده غلامرضا پهلوی (برادر شاه) را به عنوان جانشین احتمالی شاه بررسی کرده بودند. البته گزینه اول آنها خود شاه بود از این رو سازمان های جاسوسی آمریکا و بریتانیا اشرف پهلوی (خواهر دوقلوی شاه)، اسدالله رشیدیان (عامل بریتانیا) و ژنرال آمریکایی نورمن شوارتسکف (پدر) را نزد شاه فرستادند تا او را متوجه اوضاع

همچون عروسکهای تحت کنترل با درماندگی حکومت می کنند.

هدف از بررسی تاریخ برای درسگیری از آن و هموار نمودن راه آینده است. بنابراین، با استناد به اسناد مذکور باید گفت که آنهایی که برای رسیدن به قدرت دست به طرف امپریالیستها دراز می کنند در تدارک ساختن آینده ای وخیم و بس تاریک برای مردم ستمدیده ایران می باشند. به همین دلیل هم جوانان ما نباید فریب شعارها و تبلیغاتی را بخورند که این روزها به خصوص با روی کار آمدن ترامپ از طرف سلطنت طلبان و آنهایی که با نامه نگاری و دعوت از شخصیت های آمریکائی به میتینگ هایشان دُم برای امپریالیستها تکان می دهند، به راه انداخته شده است.



حد دمکرات بودن و میهن پرستی چنین نیروهائی را مطالعه اسناد منتشر شده در باره شاه بهتر نشان می دهد. آنهایی که در تقابل با سیاستهای خانمان برانداز سردمداران جمهوری اسلامی از استقلال و میهن پرستی و دمکرات بودن دم می زنند اما در تلاش اند تا با کرنش در مقابل قدرتهای امپریالیستی به قدرت برسند چاره ای جز بازی در بساطی ندارند که همین قدرتها در جهت هر چه بیشتر تحت سلطه نگاه داشتن مردم ایران برایشان چیده اند. برغم ادعاها و تبلیغات چنین نیروهائی اتفاقاً همه بار انقلابی سرنگونی جمهوری اسلامی زمانی متحقق می شود که این رژیم جنایتکار به دست مردم و به قدرت آنها و تحت رهبری کارگران از اریکه قدرت به زیر کشیده شود. چرا که تنها در چنین شرایطی است که امکان رسیدن مردم به خواستهای اساسی و بر حقشان مهیا می شود.

زیر نویس ها:

۱- این مقاله با رجوع به نوشته بی بی سی در رابطه با اسناد مربوط به کودتای ۲۸ مرداد منتشره از طرف دولت ایالات متحده آمریکا نوشته شده است.

۲- فرح پهلوی آخرین همسر شاه در ۵ مرداد ۱۳۹۶ و در ۳۷ مین سالگرد مرگ شاه اطلاعیه ای داده و محمدرضا پهلوی را "ایران دوستی راستین" معرفی نموده است. مقایسه این صفت ناچسب با آنچه که خود شاه در این اسناد گفته است هم حد ایران دوستی این مزدور را بهتر آشکار می سازد و هم نشان می دهد که فرح پهلوی با ریاکاری تمام نخواست است به روی خود بیاورد که شاه مزدور بزدلی بود که شخصیت اش در این سخن آشکار است: "اگر انگلیسی ها می خواهند که من بروم، باید فوراً بدانم تا بی سر و صدا بروم". چنین شخصی چگونه می تواند میهن پرست هم باشد؟!

اسناد غیر قابل انکار، تجربه نشان داده که کسی که سرنوشت خود را به سیاستهای قدرتهای امپریالیستی گره می زند و سالها چون غلامی خانه زاد به اجرای فرامین ارباب های خود مشغول بوده و در پیشبرد سیاستهای آنها از هیچ دناوت و

جنایتی در حق مردم ستمدیده کشورش دریغ نمی ورزد هر چه بوده و هست جز سگ زنجیری امپریالیستها- که قدرت واقعی را در ایران به دست دارند - نمی باشد.

توجه به ماهیت رابطه شاه با اربابانش که در این اسناد به وضوح نشان داده شده در شرایط کنونی از زاویه دیگری هم قابل تعمق است. این روزها به دنبال قدرت گیری ترامپ در ایالات متحده آمریکا و اعلام سیاستهای جدید دولت آمریکا در رابطه با جمهوری اسلامی و تاکید بر حمایت از نیروهای مخالف رژیم، قند در دل سلطنت طلبان و همه نیروهائی که برای رسیدن به قدرت چشم به امداد های امپریالیسم آمریکا بسته اند آب شده و آنها خیال برشان داشته است که گویا ترامپ قصد به قدرت رساندن آنها در ایران را دارد؛ از این رو بی محابا فریاد سر می دهند که "نوبت ایران فرا رسیده" است. اما اسناد منتشر شده از کودتای ۲۸ مرداد بروشنی نشان می دهند که کسی که برای به قدرت رسیدن چشم به قدرتهای امپریالیستی بیند پس از ایفای یک نقش مزدوری و عروسکی برای امپریالیستها سرنوشتی بهتر از شاه نخواهد داشت.

اگر شاه را آمریکائی ها و انگلیسی ها با کودتای ۲۸ مرداد به قدرت بازگردانند و امروز درکنابش حال و روز درمانده اش را می خوانیم وضع آنهایی که به این دل خوش کرده اند که دولت ترامپ با تحریم و حمله نظامی به ایران راه قدرت گیری آنها را هموار سازد در شرایط امروز جهان امپریالیستی چه سرنوشتی پیدا خواهند کرد؟ بهتر است وصف حال آنها را در سرنوشت دولتمداران وابسته و مزدور در عراق و افغانستان و لیبی دنبال کنیم که به دنبال تجاوز و لشکر کشی امپریالیسم آمریکا به این کشورها

شده در ارتباط با کودتای ۲۸ مرداد خود را چنان خوار و زیون می دید که معترف بود که انگلیسی ها می توانند او را نیز همچون پدرش از مملکت به بیرون پرتاب کنند در اسفند ۱۳۵۳ و در جریان ایجاد حزب شاه ساخته رستاخیز به توده های مبارز ایران گفت هر کس مخالف من است باید پاسپورت بگیرد و ایران را ترک کند! آیا با یادآوری این گفته شاه که: "اگر انگلیسی ها می خواهند که من بروم، باید فوراً بدانم تا بی سر و صدا بروم"، چریکهای فدائی خلق ایران و دیگر نیروهای انقلابی محق نبودند (و نیستند) که او را سگ زنجیری امپریالیستها می خوانند؟ چنین موجودی با همه دستگاه عریض و طویل حکومتش آیا جز سگی دست آموز که وابستگی تمام و کمال خود به امپریالیسم را فریاد می زد نام دیگری هم می توانست (و می تواند) داشته باشد.

اسناد مذکور که به صورت قطره چکانی هر از گاهی از آرشیوهای دولت ایالات متحده آمریکا امکان انتشار پیدا کرده و به مطبوعات راه می یابد تنها گوشه کوچکی از عمق وابستگی و سرسپردگی رژیم سلطنت به امپریالیستها را نشان می دهد. با تکیه بر این اسناد باید نادرستی تحلیل کسانی را یادآور شد که برای چنین موجود حقیری قدرت مانور و حدی از استقلال قائل بودند و یا هستند. در دهه پنجاه تحلیل های اپورتونیستی چنان به توصیف گویا قدرت مانور شاه در مقابل امپریالیستها می پرداختند که فراموش می کردند که فلابه شاه در دست همان امپریالیستها قرار دارد. امروز پیروان تحلیل هائی که دیکتاتوری شاه که در واقع ناشی از سلطه امپریالیسم در جامعه بود (و هست) را دیکتاتوری فردی شاه می نامیدند و یا می نامند باید حداقل در اسناد جدیداً منتشر شده از طرف دولت آمریکا در ارتباط با کودتای ۲۸ مرداد تأمل کنند تا متوجه رسوائی چنان تحلیل هائی بشوند؛ و به خصوص کسانی که تحلیل چریکهای فدائی خلق مبنی بر سرسپردگی شاه و رژیمش به امپریالیستها و سگ زنجیری بودنش را به حساب تحلیل های دانی جان ناپلئونی می گذاشتند لازم است که به ورشکستگی تحلیل های ناشی از توهم خود اعتراف کنند.

اسناد منتشر شده مورد بحث نشان می دهند که کسی که خود را "شاه شاهان" و "شاهنشاه آریامهر" می نامید نه تنها فاقد هرگونه استقلالی در مقابل اربابانش بوده است بلکه هر زمان اوضاع بحرانی می شده خودش خبر می فرستاده است که اگر مرا نمی خواهید اطلاع دهید تا "بی سر و صدا" رفع زحمت کنم. (۲) جدا از این

گرامی باد خاطره اندیشمند و رهبر کبیر کارگران جهان، فردریک انگلس!



مرداد ماه امسال (اگوست) مصادف با صد و بیست و هفتمین سالگرد درگذشت یکی از بنیانگذاران جنبش کمونیستی و ارزنده ترین رهبران پرولتاریای جهان، فردریک انگلس، می‌باشد. در گرامی داشت یاد این اندیشمند کبیر در زیر بعضی گفته های او را از آثار مختلفش نقل میکنیم.

در کتاب "وضع طبقه کارگر در انگلستان" که از اولین آثار انگلس میباشد وی خطاب به "طبقات زحمتکش بریتانیای کبیر" مینویسد:

"کارگران! اثری را به شما پیشکش میکنم، که در آن کوشیده ام تصویری راستین از شرایط زندگی شما، از آلام

و مبارزات شما، از امیدها و فرادید شما برای هموطنان آلمانی خود ترسیم نمایم. من مدتی کافی در بین شما بسر برده ام تا چیزهایی از شرایط زندگی شما - که من برای آگاهی به آن توجه جدی مبذول میداشتم - بدانم. من اسناد رسمی و غیر رسمی متعددی را، تا آنجا که امکان دسترسی به آنها داشتم، مطالعه کردم. من به این بسنده نکردم قصد من تنها شناخت تجربی موضوع بررسی ام نبود. من میخواستم شما را در مساکنتان ببینم. شما را در زندگی روزانه تان مشاهده کنم، با شما درباره شرایط زندگیتان و دردهایتان گپ بزنم، شاهد مبارزه شما علیه قدرت اجتماعی و سیاسی سرکوب کنندگانتان باشم. در این راه رفتارم چنین بود: از مجالس و پذیرائی‌ها، از شراب و شامپانی طبقه متوسط چشم پوشیدم و اوقات فراغت خود را تقریباً تمام و کمال صرفت رف و آمد با کارگران ساده نمودم. من شاد و در عین حال سرفرازم که چنین کردم. شاد، زیرا که بدینسان بسا ساعات شادی بخشی گذراندم و در عین حال با زندگی واقعی شما آشنا شدم - ساعاتی که در غیر اینصورت در چرند و پرند گوئی قراردادی و علم الآداب خسته کننده به هدر میرفت. سرفراز، زیرا فرصت یافتم عدالت را درباره طبقه سرکوب شده و بهتان خورده ای رعایت کنم، که با تمام کاستی هایش و علیرغم وضع نامساعدش، حداکثر روح دکاندارانه انگلیسی آن را قابل احترام نخواهد دانست."

(وضع طبقه کارگر در

انگلستان - ۱۸۴۵)

"ما با گوشت و خون و مغز متعلق به طبیعت هستیم و در میان آن هستیم و کل

کیش جوانان با فرهنگ فرانسه در آمد، تا آنجا که هنگامیکه انقلاب کبیر شروع شد، آئینی که توسط سلطنت طلبان انگلیسی پرورده شده بود، پرچم تئوریک جمهوری خواهان و تروریست های فرانسوی شد و متن اعلامیه حقوق بشر را آماده کرد."

(درباره ماتریالیسم تاریخی ۱۸۹۲)

در "اصول کمونیسم" در پاسخ به این سؤال که این انقلاب (انقلابی که هدفش واژگون کردن بورژوازی و استقرار حاکمیت پرولتاریاست) چه پروسه رشدی خواهد داشت، انگلس مینویسد:

"این انقلاب بطور عمده یک سیستم حکومتی دمکراتیک و از اینطرف مستقیم یا غیر مستقیم حاکمیت سیاسی پرولتاریا را مستقر میسازد. در

انگلستان که پرولتاریا اکثریت خلق را تشکیل میدهد این حاکمیت بطور مستقیم و در فرانسه و آلمان که پرولترها اکثریت خلق را تشکیل نمیدهند و این اکثریت علاوه بر پرولترها شامل دهقانان و بورژوازی کوچک نیز میباشد که در آستانه گذار به پرولتر شدن قرار داشته و بخاطر وابستگی روزافزون منافع سیاسی شان به پرولتاریا ناگزیر به تبعیت از خواسته های آن خواهند بود، بطور غیر مستقیم ایجاد میشود. این شرایط احتمالاً نبرد دومی را ایجاد خواهد کرد که جز با پیروزی پرولتاریا نمیتواند پایان یابد. اگر پرولتاریا از دمکراسی بعنوان وسیله ای جهت تحقق اقدامات بعدی، یعنی جهت وارد کردن ضربه های مستقیم به مالکیت خصوصی و تضمین حیات خویش استفاده نکند، این دمکراسی هیچگونه نفعی برایش نخواهد داشت. اهم این اقدامات، آنطور که در حال حاضر از نتایج ناگزیر مناسبات موجود ناشی میشوند، عبارتند از:

۱. محدود کردن مالکیت خصوصی از طریق تعیین مالیاتهای تصاعدی، مالیات سنگین بر ارث، حذف حق وراثت خویشاوندی (حق وراثت برادرها، برادرزاده ها و غیره)، قرضه های اجباری و غیره
۲. سلب تدریجی مالکیت از صاحبان زمین، کارخانه داران، صاحبان راه آهن و کشتی، هم از طریق رقابت صنایع دولتی و هم از طریق پرداخت مستقیم خسارت بصورت اوراق بهادار.
۳. ضبط اموال کلیه مهاجرین و همچنین یایغیانی که علیه اکثریت مردم اقدام میکنند.

۴. سازمان دادن کار یا اشتغال پرولترها در مزارع ملی کارخانه ها و کارگاهها به نحوی که رقابت میان کارگران از بین رود. وادار ساختن صاحبان کارخانه ها، تا زمانی که هنوز وجود دارند، به

سیادت ما بر آن در واقع ناشی از این حقیقت است که ما بر تمام مخلوق های دیگر این امتیاز را داریم که قادریم قوانین آن را یاد بگیریم و آنها را بدرستی بکار ببریم. و در حقیقت هر روزی که میگذرد ما درک بهتری از این قوانین بدست آورده و نتایج فوری تر و دورتر دخالت خود در مسیر سنتی طبیعت را میفهمیم. بطور خاص بعد از پیشرفتهای پرتوانی که در قرن حاضر در علوم طبیعی رخ داد ما بیش از گذشته در موقعیتی هستیم که حتی دورترین عواقب طبیعی لاقط فعالیت های تولیدی روزمره خود را فهمیده و کنترل کنیم. ولی هرچه که این پیش تر رود بهمان اندازه انسانها نه تنها یگانگی خود را با طبیعت حس میکنند بلکه آنرا میفهمند و باز به همان اندازه تصورات بی معنی و غیر طبیعی تضاد بین شعور و ماده، انسان و طبیعت، روح و جسم که پس از انحطاط عهد کهن کلاسیک در اروپا بوجود آمد و در مسیحیت به حد اعلی رسید، غیر ممکن میشود."

(از مقاله نقش کار در گذار از میمون به انسان

۱۸۷۶)

"در فرانسه نیز ماتریالیسم در ابتدا یک آئین منحصرأ اشرافی بود. ولی ویژگی انقلابی آن به زودی خود را ثابت کرد. ماتریالیستهای فرانسوی انتقاد خود را منحصر به مسائل مذهبی نکردند، آنها آن را به تمام سنن علمی یا نهادهای سیاسی که به آن بر میخوردند تعمیم دادند، و برای اثبات ادعای جهانشمولی آئین خود، کوتاهترین راه را انتخاب کرده و جسورانه آن را در مورد تمام مسائل دانش، در اثر عظیم خود یعنی دائرةالمعارف (Encyclopaedia) بکار گرفتند. اثری که نام خود را بر آنها گذاشت. بدینطریق این فلسفه در یکی از دو شکل خود - ماتریالیسم آشکار و یا دئیسم - بصورت



همدردی با قربانیان

سیل فاجعه بار اخیر!

در روزهای اخیر، سیل مصیبت بار در ۲۲ استان و ۱۱۱ شهر کشور بار دیگر حیات هستی مردم و بویژه محرومترین و فقیر ترین اقشار را در هم نوردیده است. طبق گزارشات منتشره تا کنون ۶۹ تن کشته و ۲۰ هزار واحد مسکونی دچار خسارت شده و یا ویران گشته

اند. علاوه بر اینها خسارات بسیار زیادی به احشام و زمینهای کشاورزی مردم وارد شده و در شرایط فقر و گرانی و تورم و بیکاری موجود، این فاجعه زندگی هزاران هزار تن از توده های تحت ستم را با رنج و مشقات توصیف ناپذیر مواجه ساخته است.

سیل یک بلای طبیعی ست و وقوع آن غیر قابل اجتناب می باشد. اما در چارچوب سیستم سرمایه داری فاسد و غارتگر حاکم بر کشور ما، در فقدان وجود مکانیزمهای پیشگیری کننده و عدم تخصیص کمترین امکانات لازم از سوی جمهوری اسلامی برای جبران خسارات مادی و معنوی چنین فجایعی، تمامی بار کمر شکن آن بر دوش مردم ستمدیده سرشکن می شود. در چنین شرایطی بلایای طبیعی با شدتی دو چندان حیات و هستی محرومترین توده ها را به کام خود می کشند. سیل اخیر نه اولین و نه آخرین مصداق چنین حقیقتی است.

چریکهای فدایی خلق ایران ضمن تسلیت و اعلام همدردی با قربانیان این فاجعه، نابودی جمهوری اسلامی را پیش شرط هر گونه امکان مقابله با بلایای طبیعی و درمان دردهای بیشمار و نیازهای حیاتی توده های محروم می دانند.

جمهوری اسلامی، دشمن زحمتکشانش، نوکر غارتگران، نابود باید گردد!

چریکهای فدایی خلق ایران
یکشنبه ۹ مرداد ۱۴۰۱ برابر با ۳۱ جولای ۲۰۲۲

"وظیفه پیشوایان بویژه عبارت از آن خواهد بود که در تمام مسائل تئوریک بیش از پیش ذهن خود را روشن سازند، بیش از پیش از زیر بار نفوذ عبارات سنتی متعلق به جهان بینی کهنه آزاد گردند و همیشه در نظر داشته باشند که سوسیالیسم از آن موقعیکه به علم تبدیل شده است، ایجاب میکند که با آن بصورت علم برخورد کنند، یعنی آنرا مورد مطالعه قرار دهند."

(جنگهای دهقانی در آلمان)

به خاطره فراموش نشدنی انگلس این آموزگار بزرگ طبقه کارگر، بکوشیم به توصیه او عمل نمائیم و با مطالعه آثار اندیشمندان و انقلابیون کبیر پرولتاریا به جهان بینی علمی خود هرچه بیشتر شفافیت بخشیده و رهنمودهای انقلابی آنان را راهنمای حرکت خود سازیم.

حداقل، قسمت عمده ثروت قابل ارث دائمی - وسائل تولید - به مالکیت اجتماعی، تمام این نگرانی های موجود در مورد توارث را به حداقل میرساند. از آنجا که یکتا همسری از علل اقتصادی نشأت گرفته، آیا هنگامیکه این علل از میان بروند، خود نیز از بین خواهد رفت؟

میتوان به درستی جواب داد که: یکتا همسری نه تنها از میان نمیرود، بلکه آغاز به تحقق کامل خواهد کرد. زیرا با انتقال وسایل تولید به مالکیت اجتماعی، کار مزدوری پرولتاریا نیز از میان میرود، و بنابراین ضرورت تسلیم تعداد معینی از زنان - که از نقطه نظر آماری قابل محاسبه است - به خاطر پول، نیز از میان میرود. فحشاء نابود میشود، یکتاهمسری به جای زوال یافتن، سرانجام یک واقعیت میشود - و برای مردان نیز.

(منشاء خانواده مالکیت)

خصوصی و دولت

(۱۸۸۴)

"از نظر آقای دورینگ، قهر بدی مطلق

است. اولین اقدام قهر آمیز از نظر او یک بزهکاری است. تمام کلام او یک موعظه تضرع آمیز درباره ابتلاء تمام تاریخ گذشته به این گناه موروثی است و درباره تقلب های خجالت آوری است که این قدرت شیطانی یعنی قهر در همه قوانین طبیعی و اجتماعی بوجود آورده است. اما اینکه قهر نقش دیگری هم در تاریخ بازی میکند یعنی نقش انقلابی - و اینکه قهر باصطلاح مارکس قابله (ماما)ی هر جامعه قدیمی است که همراه یک زانوی جدید میرود و اینکه قهر ابزاری است که بوسیله آن جنبش اجتماعی منظور خود را انجام میدهد و اشکال مرده و جامد سیاسی را خرد میکند - آقای دورینگ درباره همه این موضوعات یک کلمه هم نمی نویسد."

(نقش قهر در تاریخ)

پرداخت دستمزدی معادل دستمزدی که دولت میپردازد.
۵. تساوی کلیه افراد جامعه در مقابل اجبار به کار تا زمان حذف کامل مالکیت خصوصی. ایجاد ارتش های صنعتی، بویژه برای کشاورزی.
۶. تمرکز سیستم اعتبارات و تجارت پول در دست دولت، از راه تأسیس بانک ملی با سرمایه دولتی و از بین بردن کلیه بانکهای خصوصی و بانکداران.
۷. ازدیاد کارخانه های ملی، کارگاهها، راه آهن ها و کشتیها، قابل کشت ساختن کلیه اراضی زیر کشت، به نسبتی که سرمایه ها و کارگران کشور افزایش مییابند.

آموزش و پرورش کلیه کودکان در مؤسسات ملی و با هزینه ملی از لحظه ای که دیگر محتاج به پرستاری اولیه مادر نیستند، تربیت و فابریکاسیون با هم.
۸. ایجاد ساختمانهای بزرگ در املاک ملی جهت سکونت دستجمعی گروههایی که هم در صنایع و هم در کشاورزی بکار اشتغال دارند، بطوریکه هم مزایای زندگی شهری و مزایای زندگی روستائی را در خود داشته و در عین حال از معایب هر دو زندگی برکنار باشد.
۹. خراب کردن کلیه ساختمانها و محله هایی که بد و بدون در نظر گرفتن شرایط بهداشتی ساخته شده اند.
۱۰. تساوی حق وراثت برای فرزندان مشروع و نامشروع.
۱۱. تمرکز همه امور حمل و نقل در دست ملت.

طبیعی است که همه این اقدامات را نمیتوان یکباره به مرحله اجرا درآورد. ولی انجام هر یک از آنها همواره انجام دیگری را دنبال دارد. پس از اینکه اولین حمله قاطع انجام گرفت، پرولتاریا ناچار خواهد بود که آنرا همچنان ادامه دهد و تمام سرمایه، تمام کشاورزی، تمام حمل و نقل و مبادلات را هرچه بیشتر در دست دولت متمرکز سازد. این است سمت کلیه این اقدامات. این اقدامات درست به همان نسبتی که نیروهای مولده کشور، در اثر کار پرولتاریا رشد مییابد، قابل اجرا بوده و نتایج ایجاد تمرکز خود را بار میآورند. بالاخره هنگامیکه تمام سرمایه، تمام تولید و تمام مبادلات در دست ملت متمرکز شد، مالکیت خصوصی به خودی خود از بین میرود، پول زائد میشود و تولید به آن حد افزایش می یابد و انسانها آنقدر تغییر میکنند که حتی آخرین روابط جامعه کهن نیز برانداخته میشود."

(اصول کمونیسم ۱۸۴۷)

"یکتاهمسری در اثر تراکم ثروت زیاد در دست یک نفر - در دست مرد - و از میل به باقی گذاشتن این ثروت برای فرزندان مرد، و نه به هیچکس دیگر، بوجود آمد. برای این منظور، یکتاهمسری برای زن ضروری بود، ولی نه برای مرد، بطوریکه این یکتاشوهری زن، به هیچوجه چند همسری آشکار یا پنهان مرد را متوقف نکرد. ولی انقلاب اجتماعی قریب الوقوع، با تبدیل

امپریالیستی را در ایران به خطر انداخته و عملاً مختل نمود. از این رو امپریالیست ها سریعاً و در کمال بیشرمی فرمان کودتا بر علیه آن صادر کردند و با اتکاء به ارتش امپریالیستی و با بسیج گله ای از مرتجعین و مرده خواران حرفه ای نظیر روحانیون این الوقت و جانوران و قلچماق های نمک پرورده دربار شاه ، به اعاده سلطنت و در حقیقت به ادامه مناسبات استثمارگرانه امپریالیستی در ایران و تداوم چپاول منابع نفت کشور ، جامه عمل پوشاندند. و به این ترتیب ، فصل دیگری از مبارزات عدالت طلبانه مردم را به خاک و خون کشیدند.

البته در همین جا باید خاطر نشان ساخت که بی تردید شکست ها و ناکامی های مبارزات توده ای در ایران ، چه در دوران جنبش مشروطه و چه در جریان جنبش ملی سازی نفت ، قطعاً از ضعف ها و ناتوانایی های تاریخی - طبقاتی ی خود این نهضت ها نیز تأثیر پذیرفته است برای مثال نیروهای ملی در دهه ۲۰ تصور میکردند که میشود دولت ملی را به کمک ارتش شاهنشاهی بنا نمود یا بدون نابودی فئودالیسم می توان مبارزه ضد امپریالیستی را پیش برد و دیدیم که این ضعف ها باعث چه نتایج دردناکی شد.

اما جدا از این اشتباهات ، مبارزات آزادی خواهانه ی توده ها در دهه ۳۰ با نیروی سرکوبگر و زور سازمان یافته ای روبرو بوده (و هنوز نیز روبرو می باشد) که این مبارزات را به طور سیستماتیک سرکوب نموده و به خاک و خون کشیده است ؛ نیروی سرکوبگری که حافظ منافع و مصالح امپریالیست ها و تابع خواست و اراده آنان ، می باشد. نیروی سرکوبگری که ستون فقرات دیکتاتوری امپریالیستی حاکم بر جوامع تحت سلطه را تشکیل می دهد. و درست بنابر همین واقعیت نیز باید گفت که ، در حقیقت ، ایجاد تحولی عمیق و پایدار در شرایط خفقان آور و استبدادی حاکم بر جامعه ی ما الزاماً منوط به درهم کوبیدن و نابودی این نیروی سرکوبگر می باشد. چرا که در واقعیت امر ، این نیروی سرکوبگر ، همان ابزار حیاتی و نجات بخشی است که ارتجاع و استبداد داخلی بدون برخورداری از آن هرگز قادر به فرونشاندن امواج مبارزات انقلابی توده ها ، نبوده و نخواهد بود. تجربه کودتای ۲۸ مرداد ، خود گواهی بود روشن بر این واقعیت.

از سوی دیگر و به طور کلی باید گفت که ، کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ، یک رویداد استثنایی و کم نظیر نبوده و صرفاً به جامعه ایران محدود نمی شود. کودتای ۲۸ مرداد ، پرده ای از یک نمایشنامه بلند و خونین امپریالیستی بود ؛ نمایشنامه ای خونین ، در ابعاد جهانی. کودتای ۲۸ مرداد ، محصول سیاست های سلطه گرانه ای بود که در سرتاسر قرن بیستم از



از آن می توان استخراج نمود. اما بی تردید ، یکی از مهمترین درس های مبارزاتی ی حاصله از این رویداد تلخ و گرانبار را باید آن دانست که کودتای ۲۸ مرداد ، یکبار دیگر و این بار با وضوح هر چه تمامتر ، آشکار ساخت که عامل اصلی و ضامن بقاء و استمرار استبداد و اختناق و ارتجاع لیجام گسیخته در ایران ، همانا حاکمیت و سلطه مناسبات غارتگرانه امپریالیستی است ؛ یعنی مناسباتی که برقراری و دوام آن ، الزاماً و به طور اجتناب ناپذیر ، با دیکتاتوری عنان گسیخته ، با اختناق دائمی و با سرکوب وحشیانه توده ها و خواست های برحق آنان ، توأم می باشد.

در حقیقت ، تجارب مبارزاتی یک صد سال گذشته در ایران و مشخصاً تجربه کودتای سال ۲۲ نشان می دهد که همواره در بزنگاه های تاریخی ، به هنگامی که توده های رنجیده ایران برای برقراری آزادی و عدالت اجتماعی مصممانه بپا بر می خیزند، این دستان کثیف ارتجاع بین المللی ؛ این دستان امپریالیسم بوده است ، که از آستین به خون آلوده ی ارتجاع داخلی ، بیرون آمده و فریادهای آزادی خواهی و عدالت طلبی توده های تحت ستم را بی مهابا در کلو خفه کرده است. همان دستانی که پایه های پلشت سلطنت پهلوی را با کودتای ۱۲۹۹ رضا خان میرپنج بر خاکستر جنبش مشروطه بنا نهاده بود ، بعدها ، و این بار ، با کودتای ۱۳۳۲ بساط درهم شکسته ی سلطنت محمدرضا شاه "عاری از مهر" را مجدداً به توده ها ، تحمیل ساخت. کودتای ۲۸ مرداد از طرف امپریالیست های انگلیس و آمریکا بر علیه دولت ملی دکتر محمد مصدق صورت گرفت.

دکتر محمد مصدق با دنبال نمودن سیاست های استقلال طلبانه ای نظیر ملی کردن صنعت نفت ، منافع انحصارات

توضیح پیام فدایی: این روز ها شاهد کارزار عوامفریبانه ای از سوی نیروهای وابسته و مرتجع، به ویژه بخش هایی از سلطنت طلبان ورشکسته می باشیم که با برخورداری از حمایت بلندگوهایی نظیر بی بی سی و صدای آمریکا، شدیداً به تکاپو افتاده اند تا دستان خونین امپریالیسم و سگ زنجیریش شاه و ارتش ضد خلقی اش در سازماندهی و اجرای کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر علیه کارگران و خلق های تحت ستم ما را لاپوشانی کنند. در این تبلیغات که با هدف تحریف تاریخ و خاک پاشیدن به چشم توده ها صورت می گیرد، کوشش می شود تا کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد و سرنگونی دولت ملی مصدق توسط امپریالیسم آمریکا و انگلیس و مزدورانشان در ایران یک "قیام مردمی" و حرکت "خودجوش" قلمداد گردد. پیام فدایی در سالگرد این کودتای امپریالیستی اقدام به چاپ مقاله زیر می کند که اولین بار در پیام فدائی شماره ۵۱ در تاریخ ۱۳۸۲ به چاپ رسیده است.

مرداد ماه امسال (۱۳۸۲) ، نیم قرن از کودتای امپریالیستی ی ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ می گذرد. با این وجود ، تجربه ی ناگوار کودتای ننگین ۲۸ مرداد ، هنوز ، و به درستی نیز ، از حافظه ی تاریخی توده های محروم و مبارز میهن در بند مان پاک نگردیده است. چرا که کودتای ۲۸ مرداد ، یادآور زخمی است تاریخی بر پیکر نستوه و مبارز توده های رنجیده ما ؛ توده هایی که بیش از یک صد سال بر علیه ظلم و استبداد و برای دستیابی به آزادی و عدالت اجتماعی جنگیده و هم چنان می جنگند.

مسئله تجربه کودتای ۲۸ مرداد را از زوایای مختلفی می توان مورد بررسی قرار داد و واقعیات و درس های مبارزاتی متعددی را

کمونیست و مجموعاً کشتار بیش از یک میلیون تن از مردم این کشور.

* **برزیل** ، ۶۴- ۱۹۶۱ : سازماندهی کودتای نظامی و سرنگون سازی دولت "جوا گولارت" .

* **تیمور شرقی** ، ۱۹۷۵ به بعد : درست یک روز بعد از به پایان رسیدن ملاقات جرال د فورد ؛ رئیس جمهور وقت آمریکا و هنری کیسینجر با ژنرال سوهارتو ، قصاب معروف حاکم بر اندونزی ، تیمور شرقی از سوی اندونزی اشغال گردیده و با مساعدت های همه جانبه مادی و معنوی سازمان سیا و دولت آمریکا ، یک سوم کل جمعیت این کشور یعنی قریب به ۲۰۰ هزار نفر از مردم این سرزمین بلا زده بی سر و صدا قتل عام شده و از صفحه تاریخ محو می گردند.

* **جمهوری دومینیکن** ، ۶۶- ۱۹۶۳ : بسیج و ترغیب ارتش به کودتای نظامی و عزل و تبعید "جووان بووش" . نوزده ماه بعد مردم دست به شورش می زنند و خواستار بازگشت بووش می شوند. دولت آمریکا بلافاصله برای درهم کوبیدن این ۲۳ هزار سرباز به این کشور اعزام می کند.

* **شیلی** ، ۷۳- ۱۹۶۳ : خرابکاری در جریان انتخابات سال ۱۹۶۴ و ممانعت به قدرت رسیدن سالوادور آلنده . تلاش های فراوان جهت واژگون ساختن دولت آلنده پس از به قدرت رسیدن در سال ۱۹۷۰ ، و بلاخره کودتای نظامی سال ۱۹۷۳ ، بمباران کاخ ریاست جمهوری و کشتن آلنده و قتل عام انقلابیون و توده های انقلابی شیلی.

* **عراق** ، دهه ۱۹۹۰ : بمباران های وسیع و بی سابقه و کشتار بیرحمانه مردم عراق . طی این بمباران ها چیزی در حدود ۸۰ هزار تن بمب بر سر مردم بیگناه عراق ریخته شد. آسیب های وارده ی ناشی از گلوله های آغشته به مواد رادیو اکتیو ، سلاح های شیمیایی و بیولوژیکی توسط ارتش آمریکا ، علاوه بر تلفات و ضایعات آبی ، آنچنان اثرات خوف انگیز و دنباله داری بر سیمای زندگی در این کشور گذارده است که حتی واژه ها را نیز تاب ترسیم آن نیست.

* **فیلیپین** ، ۵۳- ۱۹۴۵ : عملیات نظامی و جنگ مستقیم بر علیه هاکس Huks . (هاکس یا هاکیالاهاپ ، گروه پارتیزانی ای بود که در جریان جنگ جهانی دوم توسط کمونیست ها و سوسیالیست های فیلیپینی و برای بیرون راندن اشغالگران ژاپنی ، ایجاد شده بود و در عین حال علیه زمینداران بزرگ در این کشور نیز می جنگید.) دولت امپریالیستی آمریکا ، هم در جریان اشغال فیلیپین توسط ژاپن و هم پس از آن ، علیه نیروهای هاکس جنگید.

مستقیم ارتش و سازمان جاسوسی اش (سیا) قطعه قطعه می کند. جایی سگ زنجیریش سوهارتو را به جان توده های بیگناه "تی مور شرقی" می اندازد و یک سوم جمعیت این کشور را سلاخی می کند ، جایی هم بنیادگرایی اسلامی را علم می کند و یک میلیون افغانی ستمدیده را به کام مرگ می کشاند. برای آن که منافع توده های کارگر و زحمتکش این ممالک با منافع امپریالیسم در تضاد مستقیم و آشتی ناپذیر قرار دارد ؛ برای آن که "شمالی" های امپریالیست ، از قبل استثمار و فقر و محرومیت و خانه خرابی تصاعدی "جنوبی" های تحت سلطه است که به سرمایه های خود ، نه دو چندان که صد چندان ، اضافه می کند و روند مقدس انباشت را به قیمت نابودی جسم و جان چندین میلیارد زن و مرد و کودک در این جوامع ، تداوم می بخشند. به همین دلیل هم ، امپریالیست ها برای حفظ و استمرار این مناسبات ، به هر نیرنگی متوسل گردیده و به هر جنایتی دست زده و می زنند ؛ از ترور گرفته تا کودتا ، از تهدید گرفته تا تحریم ، از جنگ روانی گرفته تا جنگ های تمام عیار پیشرفته تر از همه آن که ، این همه را نیز همواره تحت عنوان دفاع از آزادی و دموکراسی و برقراری صلح و سعادت جهانی ، انجام داده و می دهند. تنها نگاهی به فهرست (۱) بلندیالای توطئه ها و جنایات امپریالیسم آمریکا طی نیم قرن اخیر ، صحت مطالب فوق را به خوبی نشان می دهد.

* **آلبانی** ، ۵۳- ۱۹۴۹ : تلاش مشترک و ناموفق آمریکا و انگلیس برای سرنگون ساختن دولت انور خوجه و روی کار آوردن جریان هایی نظیر سلطنت طلبان و همکاران سابق فاشیست ها و نازیست ها در آلبانی. همچنین ، ایجاد و اعزام گروه های مسلحی تحت عنوان فریبنده و ساختگی ی "جبهه آزادیبخش ملی آلبانی" و نیز اعمال بمباران های تبلیغاتی و جنگ روانی در میان مردم.

* **افغانستان** ، ۹۲- ۱۹۷۹ : امپریالیسم آمریکا با به راه انداختن جریان منحن بنیادگرایی اسلامی ؛ با سوار کردن مشتی از ارتجاعی ترین و کثیف ترین عناصر و نیروها بر سرنوشت خلق های ستمدیده و مبارز افغانستان ، انبوهی از نابسامانی ها و مصیبت های اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی را به حیات و هستی توده های زحمتکش این کشور تحمیل کرده است. در نتیجه سیاست های سودجویانه و ضد خلقی امپریالیسم در افغانستان ، بیش از یک میلیون کشته ، بیش از سه میلیون معلول و قریب به پنج میلیون از توده های این کشور ، آواره گشته اند.

* **اندونزی** ، ۶۵- ۱۹۵۷ : اقدام جهت ترور سوکارنو . سازماندهی توطئه های پیاپی و سرانجام کودتای نظامی ژنرال سوهارتو و قتل عام وحشیانه و گسترده صدها هزار

سوی امپریالیست ها و در رأس آن ها از سوی امپریالیسم آمریکا به طور سیستماتیک و در چهار گوشه جهان به اجرا درآمده - و همچنان نیز به اجرا درمی آیند. نیروی کار ارزان کثیرالعهده و بمراتب قابل استثمارتر موجود در جوامع پیرامونی و همچنین منابع و ثروت های عظیم و دست نخورده طبیعی در این جوامع ، آن بستر اقتصادی و آن گوهر گران بهایی است که سرمایه های امپریالیستی را همواره در تکاپوی دستیابی و تسلط بر آن ، به این سو و آن سوی جهان کشانیده است. با نفوذ و استیلای سرمایه های امپریالیستی در جوامع پیرامونی و بسط و گسترش مناسبات امپریالیستی در این جوامع ، صاحبان و گردانندگان این سرمایه ها ، هم از قبل استثمار وحشیانه کارگران و زحمتکشان این جوامع و غارت و چپاول دسترنج آنان و هم با به یغما بردن ثروت ها و منابع طبیعی موجود در جوامع مزبور ، سود سرشار و عظیمی به جیب می زنند.

در همان حال ، امپریالیست ها با تحمیل سخت ترین شرایط زیستی و معیشتی برای این زحمتکشان و با در محرومیت و بی حقوقی ی تقریباً مطلق نگه داشتن آنان ، امکان و استمرار استثمار هر چه گسترده تر آنان را حفظ می نمایند. استقرار پایه های یک چنین ستم و استبداد اقتصادی ، طبعا روبنای سیاسی مناسب و منطبق با آن را نیز ایجاد می کند. این روبنای سیاسی هم چیزی نیست جز یک دیکتاتوری افسار گسیخته و وحشی که بر هستی و حیات توده ها سایه می افکند و روزگار آن ها را هر چه بیشتر سیاه می کند. این دیکتاتوری سیاسی نیز به برکت برخورداری از یک ارتش تعلیم دیده و تا دندان مسلح و چندین و چند جور ارگان سرکوبگر انتظامی و غیره ، هر صدای اعتراضی را در گلو خفه و هر حرکتی را به خاک و خون کشیده و سرکوب می کند. هر وقت هم که دامنه تحولات سیاسی - اجتماعی در جامعه اوج می گیرد و رشته اوضاع از دست مرتجعین و مستبدین محلی خارج می شود ، فرشته نجات نظام ؛ یعنی امپریالیسم ، دست به کار می شود و کودتا راه می اندازد و دسیسه می چیند و اگر لازم باشد نیم میلیون کمونیست را هم مثلاً در اندونزی از دم تیغ می گذرانند. و یا در جایی دیگر ، این نخست وزیر و آن رئیس جمهوری که به هر دلیل منافع و مصالح "عالیه" ی سرمایه های امپریالیستی را به درستی رعایت نکرده و مثلاً سود فلان مؤسسه آمریکایی را محدود کرده ، مورد غضب قرار می دهد و عزل اش می کند. یا جایی هم رئیس جمهور چپی که در جریان انتخابات پارلمانی و با رأی مردم سر کار آمده را از زمین و آسمان گلوله باران می کند. یک جا لومومبا را سر می برد ، جایی هم چند هزار کمونیست یونانی را تحت نظارت

گزارش کوتاهی از آکسیون علیه جمهوری اسلامی در میدان دام آمستردام

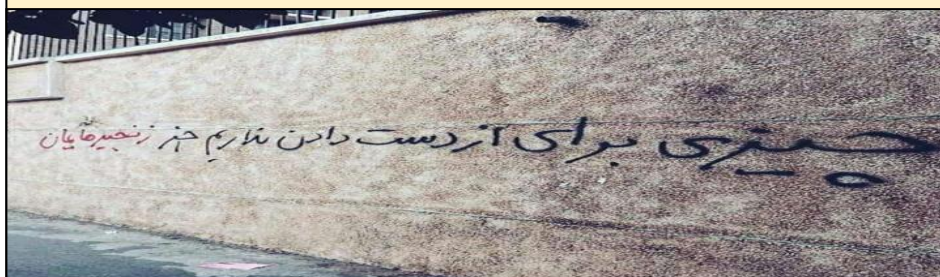


روز شنبه ۳۰ جولای به دعوت "کمیته حمایت از مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران - هلند" که فعالین چریکهای فدایی خلق در آمستردام از اعضای فعال آن می باشند تظاهراتی در میدان دام آمستردام هلند برگزار شد. این آکسیون در حمایت از مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران که در زیر سلطه رژیم ددمنش جمهوری اسلامی لحظه ای از مقاومت و مبارزه باز نمانده اند و همچنین در حمایت از زندانیان سیاسی و کارگران و معلمان و بازنشستگان زندانی صورت گرفت. در شرایطی که رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی یورش وسیعی را به کارگران و آزادیخواهان و همه مخالفین این استبداد مذهبی سازمان داده است فراخوان دهندگان این حرکت ضمن افشای این تهاجم ضد مردمی با فریاد "زندان شکنجه کشتار ملعی باید گردد" خواهان "آزادی زندانیان سیاسی"، "کارگران زندانی"، زنان مبارز زندانی" و ... شدند. همچنین یک نوار صوتی که به تشریح قتل عام زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ و یادآوری بخشی از از جنایات رژیم سرکوبگر اسلامی علیه کارگران زحمتکشان ایران و خلقهای تحت ستم منطقه در جنگ امپریالیستی ایران و عراق بود پخش شد که مورد توجه بازدید کنندگان از محل قرار گرفت.

محل آکسیون با بنر ها و دست نوشته هایی که مطالبات کارگران و ستمدیدگان را منعکس می کرد، از جمله "مرگ بر جمهوری اسلامی"، و تصاویری از شهدای خلق کرد و جانباختگان خیزش گرسنگان در دی ۹۶ و آبان ۹۸ تزئین شده بود. فعالین چریکهای فدائی خلق با گذاشتن میز کتاب به توزیع کتابها و نشریات سازمان پرداختند. این آکسیون مبارزاتی که از ساعت ۲ تا ۴ بعد از ظهر فراخوان داده شده بود به دلیل استقبال کم سابقه ای که از آن شد تا ساعت حدود ۵ بعد از ظهر ادامه یافت. در جریان این حرکت ایرانیان و دیگر ملیتهای ساکن هلند از اوکراین، تاجیکستان، افغانستان و ترکیه ضمن حضور در محل آکسیون به حمایت از این حرکت پرداخته و پرسش های خود را با برگزار کنندگان این حرکت در میان می گذاشتند که رفقا نیز به این پرسشها پاسخ می دادند. در جریان این آکسیون اطلاعیه کمیته حمایت از مبارزات کارگران و زحمتکشان خوانده شد و موسیقی انقلابی پخش شد که توجه عابران را جلب می کرد.

به این ترتیب آکسیون ۳۰ جولای که گامی در افشای جنایات رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی بود با موفقیت به پایان رسید.

جمهوری اسلامی، دشمن زحمتکشان، نوکر غارتگران، نابود باید گردد!
فعالین چریکهای فدائی خلق ایران
اول آگوست ۲۰۲۲



* **کامبوج** ، ۷۳- ۱۹۵۵ : بمباران های دایمی ، گسترده و پنهانی و قتل عام مردم این کشور ، و نیز حمایت های بی دریغ دیپلماتیک و نظامی از "پل پت" !

* **کنگو** - زئیر ، ۶۵- ۱۹۶۰ : قتل پاتریس لمومبا بنا به دستور شخص آیزنهاور ، و چندی بعد روی کار آوردن موبوتو ، جنایتکار مخوفی که پرورش یافته دست سازمان سیا بود و سی سال تسمه از گردن مردم این کشور کشید.

* **کوبا** ، ۱۹۵۹ به بعد : چهل سال محاصره و تحریم اقتصادی ، انواع و اقسام توطئه ها ، حملات تروریستی ، بمب گذاری ، تهاجمات نظامی و ... بر علیه انقلاب و توده های مقاوم کوبا

* **گرانادا** ، ۸۴- ۱۹۷۹ : حمله نظامی مستقیم و اشغال گرانادا توسط نیروهای نظامی آمریکا در سال ۱۹۸۳ .

* **گوآتمالا** ، ۱۹۵۳ تا سال های ۱۹۹۰ : سازمان سیا با راه اندازی یک کودتا دولت مرفقی "جاکوبو آربنز" را که در انتخاباتی آزاد و با رای مردم به قدرت رسیده بود ، سرنگون ساخت و یک اختناق ۴۰ ساله را ، که بیش از ۱۰۰ هزار تن از توده های گوآتمالا را قربانی ساخت ، به مردم این کشور تحمیل نمود. جرمی که آربنز مرتکب شده بود آن بود که موسسات آمریکایی و "یونایتد فروت کمپانی" را (که رابطه تنگاتنگی با صاحب منصبان دولت آمریکا داشت) در این کشور ملی ساخته بود.

* **نیکاراگوئه** ، ۸۹- ۱۹۷۸ : سازماندهی و تسلیح همه جانبه ی دار و دسته جنایتکار معروف به "کنتراه" برای نابودی ساندنیست ها و برعلیه توده های این کشور.

* **ویتنام** ، ۷۳- ۱۹۵۰ : فجایع و جنایات امپریالیسم آمریکا علیه توده های بیخاسته و قهرمان ویتنام نیاز به توضیح ندارد !

* **یونان** ، ۷۴- ۱۹۴۷ : مداخله در جنگ داخلی و بسیج و پشتیبانی از نئوفاشیست ها علیه نیروهای چپ در این کشور که نهایتا به شکست چپ ها و روی کار آمدن رژیم جنایتکار نئوفاشیست ها در یونان منجر گردید. تأسیس "پلیس مخفی یونان" و تعلیم افسران آن در آمریکا توسط سازمان سیا. بعدها در سال ۶۷ ، یعنی ۳ سال پس از به قدرت رسیدن "پاپاندره آ" ، سازمان سیا و ارتش آمریکا با طراحی یک کودتای نظامی ، دولت را ساقط و نظامیان را بر یونان حاکم ساخته و طبق روال همیشگی به کشتار کمونیست ها و توده های مبارز این کشور پرداختند. تنها طی یک ماه نخست ، ۸ هزار نفر را به قتل رساندند.

الف-بهرنگ

(۱)-مراجع: William Blum
Noam Chomsky Jim Huck

کمکهای مالی به چریکهای فدایی خلق ایران

آمریکا

ارثی بیکاران	۲۰۰ دلار
رفیق مرضیه اسکویی	۲۲۰ دلار
رفیق فاطمه افرینیا	۱۵۰ دلار
ارثی بیکاران	۲۰۰ دلار

آلمان

رفیق راه کیست	۱۵۰ یورو
اکرم صادقپور کلویی	۶۰ یورو
راضیه شیخ زاده	۶۰ یورو
شهرام عدا پناهی	۶۰ یورو
مادر و اردشیر زیرم	۶۰ یورو
یزدان پناه(متاوت)	۶۰ یورو
کمال بهمنی	۶۰ یورو

سوئد

بابوکان	۸۰۰۰ کرون
---------	-----------

انگلستان

به یاد جانبختگان دهه ۶۰	۲۰ پوند
-------------------------	---------



در باره سوء قصد به جان سلمان رشدی!

عصر روز جمعه ۱۲ آگوست، سلمان رشدی نویسنده کتاب "آیات شیطانی" در حالی که برای ایراد سخنرانی در یک گردهمایی ادبی در نیویورک حاضر شده بود، توسط یک مهاجم آمریکایی- لبنانی مورد حمله وحشیانه با چاقو قرار گرفت و به بیمارستان منتقل شد.

این اقدام تروریستی بلافاصله با خشم و نفرت به حق تمام نیروها و انسانهای با وجدان و آزادیخواه در سراسر جهان مواجه شد و با توجه به فتوای قتل این نویسنده توسط خمینی جنایتکار در سال ۶۷ و تعیین جایزه برای سر او، انگشت اتهام به سوی این رژیم وابسته و ضد خلقی نشانه رفت. اما فارغ از این که چه فرد و یا نیروی ضد خلقی ای این عمل تروریستی را سازمان داده باشد، بازتاب سیاسی و نتایج اقدام به ترور سلمان رشدی غیر قابل انکار است.

بر کسی پوشیده نیست که نظام غرقه در بحران سرمایه داری در چند دهه گذشته با خلق و حمایت از پروژه کلان "بنیادگرایی اسلامی" در سراسر دنیا یکی از محیلانه ترین سیاستهای ضد انقلابی خود را در پوشش این پروژه علیه کارگران و خلقهای تحت ستم در کشورهای تحت سلطه و متروپل به پیش برده اند. همچنین امپریالیست های غرب از بنیاد گرایی اسلامی به عنوان ابزاری جهت حل رقابتهای جناحی خود سود برده اند. در این میان رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی به مثابه یکی از اصلی ترین مراکز گسترش بنیادگرایی اسلامی از آن جهت منحرف کردن جنبشهای انقلابی و ضد امپریالیستی توده ها زیر پرچم قدرتهای مرتجع و دار و دسته های اسلامی امپریالیست ساخته استفاده کرده است. سوء قصد برای کشتن سلمان رشدی تلاشی برای دمیدن روح تازه ای در کالبد پوسیده این پروژه و خدمت به عروج ارتجاع و تغذیه سیاستهای نژاد پرستانه و جنگ طلبانه بوده و در خدمت پیشبرد سیاستهای نفرت انگیز راست ترین محافل فاشیستی امپریالیستی و جنگ طلب قرار دارد، پروژه ای که رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در طول ۳۳ سال گذشته یکی از پایگاه های استراتژیک سرمایه داران جهانی برای گسترش و اجرای آن بوده است.

ما تعرض به جان سلمان رشدی و سازماندهندگان و مجریان این اقدام ضد خلقی را محکوم کرده و تاکید می کنیم که مبارزه علیه "بنیادگرایی اسلامی" که جمهوری اسلامی یکی از مظاهر بارز و جنایت پیشه آن است بدون مبارزه با سرمایه داران استثمارگر و قدرتهای امپریالیستی خالق و حامی آن در سطح بین المللی، بدون مبارزه برای محو سلطه امپریالیسم ناممکن و فریبکارانه است. به همین دلیل ما چریکهای فدائی خلق همواره تاکید کرده ایم که رهائی توده های رنج کشیده ایران از قید ظلم و ستم جمهوری اسلامی نه فقط در گرو سرنگونی این رژیم، بلکه در گرو قطع هرگونه سلطه امپریالیستها در جامعه ایران می باشد. واقعیت این است که در پشت ماسک سیاه بنیادگرایی اسلامی، چهره کثیف امپریالیسم پنهان شده است.

مرگ بر "بنیادگرایی اسلامی" و حامیان امپریالیست آن!

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

پیروز باد انقلاب! زنده باد سوسیالیسم!

چریکهای فدایی خلق ایران ۱۵ آگوست ۲۰۲۲

آدرس پست الکترونیک

E-mail: ipfg@hotmail.com

فیس بوک سازمان

Siahkal Fadayee

کانال تلگرام

@BazrhayeMandegar

اینستاگرام

BazrhayeMandegar2

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!